

نبرد خلق

کارگران همه ی کشورها
متحد شوید

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

تحریم و چالشهای آن برای رژیم و مردم

سرمقاله

۱۱ سپتامبر پایان قطعی جنگ سرد، آغاز چه؟



ادعایی پوچ: ۱۰ سال برای

حل مشکل بیکاری

زینت میرهاشمی

معاون وزیر کار تعداد بیکاران را ۳٫۵ میلیون اعلام کرد. ابراهیم نظری جلالی، اعلام کرد که «تا ۱۰ سال آینده مشکل بیکاری حل شود و از کشورهای خارجی، کارگر وارد خواهیم کرد به شرط آن که صبور باشید.»

صفحه ۴

قطعهنامه کمیته بین المللی

حمایت از اشرف

صفحه ۹

رویدادهای هنری

صفحه ۱۳

زنان در مسیر رهایی

صفحه ۱۰

گزارشی از کارگران بازخیر شده

صفحه ۱۵

مهدی سامع
از روز دوشنبه ۹ مرداد که شورای امنیت سازمان ملل متحد سرانجام قطعنامه ۱۶۹۶ در مورد برنامه اتمی رژیم ایران را با ۱۴ رای مثبت در مقابل رای منفی قطر تصویب و به جمهوری اسلامی یک ماه برای تعلیق تمام فعالیتهای مربوط به غنی سازی فرصت داد تا امروز که بیش از بیست روز از مهلت تعیین شده می گذرد، موضوع تحریم رژیم ایران از یک سو به یک چالش همه جانبه در روابط بین قدرتهای بزرگ و از سوی دیگر به یک معضل در مناسبات بین رژیم و طرفهای خارجی تبدیل شده است. کارگزاران دستگاه دیپلماتیک رژیم با ترفندهای مختلف و مانورهای فریبکارانه می کوشند تا به هر شکل ممکن از طرف شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ای مبنی بر بعضی تحریمها به تصویب نرسد. با وجود این که پس از صدور قطعنامه ۱۶۹۶ و توافق کشورهای ۱+۵ مبنی بر عدم تحریم تسلیحاتی و نفتی و استفاده از بند ۴۱* فصل هفتم* منشور ملل متحد که خواستار اعمال تحریمیهای «بدون استفاده از زور» است، به نظر می رسید بین اروپا، آمریکا، روسیه و چین توافق نهایی صورت گرفته، اما پاسخ مبهم و قابل تفسیر رژیم ایران به بسته پیشنهادی کشورهای ۱+۵ به اضافه محاسبه هزینه های تحریم یک بار دیگر سبب آن شد که جدال بین کشورهای بزرگ بر سر این مساله ادامه یابد. همه ی طرفهای درگیر در حال محاسبه سود و زیان تحریم و چانه زنی برای گرفتن امتیاز از یک دیگر هستند و در این میان دستگاه ولایت فقیه که موفق به باز کردن مجدد شکاف بین کشورهای بزرگ شده، به دنبال تبدیل تهدیدها به فرصتهای جدید است.

بقیه در صفحه ۲

بین دو سنگ آسیا

جعفر یویه

«مشکل اساسی عدم تطابق شکل و محتوای مدرنیته غربی با جامعه شرق است. شرقی که بیش از علم، دهری است و قضا و قدر نقش تعیین کننده در زندگی روزمره آن دارد. مشکل است که با چنین مردمی، ابتدا به ساکن وارد مرحله برنامه ریزی شوی و نظم تحمیلی ماشین به عنوان ابزار کار را بر او دیکته کنی و وادارش سازی تا از آن بیروی کنی.»

در صفحه ۷

لیلا جدیدی

در این شماره :

چاوز و جمهوری اسلامی

۲۵ سال حکومت در مصر تحت حمایت

واشنگتن

«در تحلیل و جمع بندی نهایی مردمی که تحت حکومتهای وابسته به امپریالیسم آمریکا هستند (مانند مصر) و حکومتهای ارتجاعی که تروریسم، بنیادگرایی و بحران را ترویج می کنند و دست امپریالیستها را برای هرگونه تهاجم باز می کنند (همچون جمهوری اسلامی)، هیچیک برای مردم بهره ای در امر دستیابی به زندگی بهتر و سعادتمندانه ندارند.»

صفحه ۵

زنان و طبقه: در چهل سال

اخیر چه اتفاقی افتاده است

الف - آنایتا

«چه چیزی برای زنان کارگر در طی چهل سال گذشته تغییر کرده است؟»

صفحه ۱۱

یادداشت سیاسی

بقیه از صفحه ۱

کف خواسته های رژیم خروج پرورنده از شورای امنیت و در نتیجه منتفی شدن تحریم و سقف آن قبول جمهوری اسلامی در باشگاه اتمی و به رسمیت شناختن نقش هژمونیک آن در خاورمیانه که پایدارترین تضمین برای بقای استبداد مذهبی است، می باشد. گرچه مساله تحریم برای کشورهای بزرگ و نیز مردم ایران در بر دارنده سود و زیان است، اما برای رژیم ولایت فقیه که تجربه قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت در مورد جنگ ۸ ساله و ناگزیری خمینی در نوشیدن جام زهر را با تمام وجود لمس کرده، چیزی بیش از زیان در بر ندارد. به طور مثال بالا رفتن قیمت نفت طی دوسال گذشته منافع زیادی برای رژیم ایران داشته و در مقابل نه فقط هیچ بهبودی در زندگی مردم ایران ایجاد نکرد، بلکه سطح زندگی و معیشت مردم طی همین دوسال چندین بار سقوط کرده است. اگر حتی چند درصد از اضافه در آمد نفتی صرف بهبود زندگی مردم می شد، در آن صورت می توانستیم نتیجه بگیریم که مردم بیش از رژیم از تحریمها آسیب می بینند.

طبق آمار دولتی که بدون تردید همه واقعیت را منعکس نمی کند در حالی خط فقر بر طبق ارزیابی رژیم روزانه ۱۰ دلار تعیین شده، در ایران پنج میلیون فقیر با روزی دو دلار و ۱/۵ میلیون نفر هم با فقر شدید زیر یک دلار زندگی می کنند. و ۸۰ درصد ثروت جامعه در اختیار ۲۰ درصد است و اختلاف درآمد دهک پایین و بالای جامعه ۱۶ برابر است در حالی که این رقم در ژاپن ۲/۵ است. ۱۲ میلیون نفر در حاشیه شهرها زیر خط فقر زندگی می کنند. در سال جاری فقط در تهران روزانه ۲۷ نفر جان خود را به علت آلودگی هوا از دست می دهند و در سال گذشته حدود ۱۰ هزار شهروند فقط در تهران جان خود را به دلیل آلودگی هوا از دست داده اند. به گفته بسطامی، مسئول روابط عمومی شرکت کنترل کیفیت هوا «حتی یک ریال هم از بودجه کاهش آلودگی هوای تهران در سال ۱۳۸۵ تخصیص نیافته است.» در کشور ما پرت بنزین در فرآیند و مخازن حدود ۳۴ میلیون لیتر در سال، ضایعات گندم ۴۷/۴ درصد، ضایعات نان حدود ۳۰ درصد و هزینه های سالانه آن را حدود ۴۰۰ میلیون دلار و ضایعات برنج نزدیک به ۳۳ درصد است.

سالانه ۱۸۰ هزار تحصیلکرده ایرانی به خاطر شرایط اقتصادی مهاجرت می کند و از نظر شاخص آموزش ایران در

میان ۱۶۲ کشور جهان در رتبه ۱۰۳ قرار دارد.

طی دو سال گذشته که درآمد رژیم از بالا رفتن قیمت نفت افزایش یافته، حتی یک درصد این افزایش در آمد صرف بهبود نسبی مواردی که در بالا آمد نشده است.

گرچه چشم اندازی برای تحریم نفتی رژیم فعلا وجود ندارد، اما رژیم با دغلاکاری در یک بازی زیرکانه از یک طرف با نشر گفتمان «زیانهای تحریم برای مردم» و از طرف دیگر با ارایه مواضع بعضی از نیروها و شخصیتهای سیاسی به طرفهای خارجی این ایده را گسترش می دهد که در ایران همه با تحریم جمهوری اسلامی مخالفند.

اگر تحریم برای رژیم یک ضربه در جهت حفظ بقا و برای مردم یک عامل کمکی در پیشرفت مبارزه نبود، کارگزاران نظام ولایت فقیه این همه تلاش برای جلوگیری از تحریم نمی کردند. نکته اصلی و اتفاقا محوری برای رژیم تحریم نفتی نیست. زیرا رژیم به خوبی می داند که در شرایط کنونی چنین تحریمی در عمل مقدور نیست. اما رژیم با ایجاد گفتمان سازی «شکاف در بین مخالفانش» تلاش می کند مانع تحریمهای سیاسی، دیپلماتیک و تحریم نظامی همراه با تکنولوژیهای دارای کاربرد چند گانه شود و متاسفانه مواضع بعضی از مخالفان، بدون روشن کردن حد و مرز مواضع خود و بدون این که روشن کنند که مدافع چه اشکال فشار خارجی بر رژیم هستند، تا کنون در جهت منافع استبداد مذهبی حاکم بر ایران عمل کرده است.

برای روشن شدن موضوع چند سوال می شود.

آیا هیچ ایرانی مدافع آزادی و عدالت از این که جمهوری اسلامی مورد تحریم سیاسی و دیپلماتیک قرار گیرد زیان می بیند؟

آیا توقف تماسهای سران رژیم با مسئولان کشورهای خارجی و ممنوعیت صدور روادید و ممنوعیت مسافرت برخی مقامات درجه اول رژیم به خارج و مسدود شدن داراییهای افراد یا سازمانهای مرتبط یا نزدیک به مقامات درجه اول رژیم، به زیان مردم ایران است؟

آیا اگر رژیم ایران مورد تحریم تسلیحاتی قرار گیرد، مردم ایران زیان خواهند دید؟

آیا اگر رژیم نتواند به تکنولوژیهای دارای کاربرد چند گانه بیش از این دسترسی داشته باشد، مردم ایران زیان خواهند دید؟

آیا با تحریم صادرات کالاها و فناوریهای مربوط به برنامه های هسته ای و موشکی و مسدود شدن داراییها و ممنوعیت داد و ستد مالی سازمانها یا

افراد دخیل در این برنامه ها و ممنوعیت سفر و صدور روادید برای افراد مرتبط با این برنامه ها و ممنوعیت سرمایه گذاری علیه شرکتهایی که با این صنایع در ارتباط هستند و ممنوعیت تحصیل عوامل رژیم در رشته های مربوط به توسعه موشکی و هسته ای در خارج از کشور، مردم ایران زیان می بینند؟

آیا اگر حسابهای مالی جمهوری اسلامی و سران آن که صرف خرید تسلیات و صدور ترور می شود بلوکه شود، مردم ایران زیان می بینند؟

آیا اگر روابط اقتصادی رژیم با کشورهای دیگر مشروط به رعایت حقوق بشر در ایران شود، مردم ایران زیان می بینند؟

مسئله هر ایرانی آزادیخواه که دل به رژیم و جناحهای خاصی از آن نیستند باشد به این سوالها جواب آری نمی دهد.

اما در مورد تحریم احتمالی نفتی باید موارد مربوط به خرید دارو، غذا و مایحتاج عمومی مردم مستثنی شود. در چنین حالتی مردم نیز متحمل فشارهایی می شوند که بنا بر تجربه جلوگیری از صدور نفت در چند ماه قبل از انقلاب بهمن ۵۷ آن را به درستی هزینه برای آزادی حساب خواهند کرد.

اگر تحریمهایی که در بالا گفته شد صورت پذیرد، پیام آن برای مردم ایران که سالها از جانبداری همه کشورهای بزرگ از رژیم ایران رنج برده اند این خواهد بود که رژیم از پشتیبانی خارجی به طور نسبی محروم شده و تاثیر بلافصل این امر منجر به ضعف رژیم خواهد شد. در ادبیات کسانی که مخالف هر گونه تحریم هستند معمولا تجربه عراق مطرح می شود و این تجربه به صورت کلی بسط داده می شود. در حالی که تجربیات مهم دیگری از تحریم وجود دارد که چه در گذشته و چه در حال حاضر نتیجه مثبت داشته است. تجربه آفریقای جنوبی در دوران آپارتاید یک نمونه مهم است. در آن زمان کنگره ملی آفریقا به نمایندگی از طرف اکثریت مردم آن کشور و اکثر نیروهای مترقی جهان خواستار تحریم کامل رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی بودند و بالاخره وجود بعضی از تحریمها و فشارهای خارجی به عنوان یک عامل کمکی سبب پیشرفت مبارزه مردم آن کشور و عقب نشینی رژیم آپارتاید شد. در آن شرایط مردم آفریقای جنوبی به خوبی آگاه بودند که تحریمها به هر حال در زندگی روزمره آنان تاثیر منفی دارد. اما آنان به درستی این را به حساب هزینه آزادی می گذاشتند.

هم اکنون بسیاری از جنبشهای مدافع کودکان و زنان به درستی خواستار تحریم شرکتهای بزرگی هستند که کودکان را به کار می گیرند. چنین تحریمی مسلمانان را برای کارکنان و کارگران این شرکتها دارد اما این را باید به حساب هزینه وادار کردن این

شرکتها برای رعایت حقوق کودکان گذاشت. بسیاری از نیروهای مترقی و سازمانهای اجتماعی بسیاری از کشورها و به خصوص کشورهای عربی به درستی از دلتهای می خواهند که تا وقتی اسرائیل به سیاست اشغالگری ادامه می دهد، دولت اسرائیل را مورد تحریم اقتصادی قرار دهند. مسلمانان چنین تحریمی زیانهایی به کارگران اسرائیل وارد می کند، اما این را هم باید هزینه مبارزه دانست.

مبارزه با نظامهای دیکتاتوری و کسب آزادی مستلزم پرداخت هزینه های سنگینی است. مبارزه مردم ایران با نظام استبدادی و مذهبی ولایت فقیه به مراتب دشوارتر از مبارزه تحت رژیم آپاتاید آفریقای جنوبی و یا فاشیسم هیتلری است. کسانی که این حقیقت را به مردم نگویند اگر نادان نباشند، عوام فریبند. مقاومت مردم ایران (هم در شکل سازمانیافته آن و هم در جنبشها و قیامهای خودانگیخته) تا کنون در این مبارزه به تنهایی هزینه های سنگینی پرداخت کرده اند. این که مردم ایران خود باید سرنوشت خود را تعیین کنند بدین معنی نیست که عوامل خارجی نمی تواند تاثیر مثبت یا منفی در مبارزه آنان داشته باشد. مردم ایران حداقل خواستار بی طرفی کشورهای خارجی در مبارزه شان با نظام حاکم بر ایران بوده اند. اولین گام برای بیطرف بودن کشورهای خارجی پایان دادن به همه ی کمکها و امدادها نیست که کشورهای بزرگ به جمهوری اسلامی داده اند. قطع مناسبی است که به مبارزه مردم ایران برای آزادی، دموکراسی و حاکمیت مردمی ضربه زده است، اولین خواست مردم ایران است که می تواند هزینه مبارزه برای آزادی را کاهش دهد. این خواست در همه ی جنبشهای آزادیبخش که از قضا از پشتیبانیهای مشخصی برخوردار بوده اند مطرح بوده و مدافعان صلح و آزادی در سراسر جهان از آن پشتیبانی کرده اند.

*** بند ۴۱ چنین است: «شورای امنیت ممکن است تصمیم بگیرد که چه معیارهایی بدون توسل به نیروی نظامی، برای اثرگذاری بر تصمیماتش به کار گرفته می شود و ممکن است از اعضای سازمان ملل بخواهد چنین معیارهایی را به کار گیرند. اینها ممکن است وقفه ای کامل یا نسبی روابط اقتصادی و ارتباطات راه آهن، دریایی، هوایی، پستی، تلگرافی، رادیویی و دیگر ابزارهای ارتباطاتی و قطع روابط دیپلماتیک را شامل شود.»

*** فصل هفتم منشور سازمان ملل چنین است: «اقدام در رابطه با تهدیدات صلح، نقضهای صلح و اقدامات تجاوزکارانه»

سرمقاله

بقیه از صفحه ۱

با این وجود، کیفیت مُخرَب دگرگونیهایی که کُشتار دسته جمعی بیش از دو هزار و پانصد شهروند غیرنظامی آمریکایی را حُجّت گرفته است را آغاز مرحله جدیدی در چگونگی برخورد نظم سرمایه داری به چالشهای پیرامون خود نمی توان بر شمرد. رویدادهای پس از ۱۱ سپتامبر، استعمار جنون آمیز و خشونت بار مُناسباتی است که دو جنگ جهانی و صدها جنگ و درگیری نظامی منطقه ای را در کارنامه خود به ثبت رسانده است.

۹/۱۱ عامل یا مُحَرک؟

در همین راستا، تحولات ۵ سال گذشته را نیز به دُشورای می توان واکنشی بی واسطه در برابر تبهکاری شاهزاده سعودی ارزیابی کرد. بیشتر، ریشه ی خیز همه جانبه ایالات مُتحدّه به سوی کابل، بغداد، دوشنبه و تاشکند را باید بلوغ گرایشی در طبقه ی مُمتاز این کشور دانست که بی درنگ پس از فروپاشی اتحاد شوروی، باز تعریف جایگاه تنها ابر قدرت بازمانده از جنگ سرد را دستور کار خود نهاده بود. برای ایالات مُتحدّه که به مدد برتری نظامی و قدرت اقتصادی خویش در برابر اتحاد شوروی، بیش از چهار دهه هژمونی بی گفتگوی خود بر جهان سرمایه داری غرب را اعمال کرده بود، شرایط جدید و نقاط خلاء در توازن جهانی قدرت، فاکتوری واقعی در به چالش گرفته شدن این موقعیت انحصاری به شمار می رفت. شادمانی پیروزی در جنگ سرد، بسیار شتابان تر از آن چه که تصور پذیر بود، جای خود را به اندیشه پیرامون چگونگی حفظ دستاوردهای آن و نگرانی در باره امکانات و توانایی آمریکا برای حضور در میدان رقابتهای جدید واگذار کرد.

تعریف قدرت و ابزارهای تولید آن در شرایط دگرگون شده، مهمترین وظیفه ای بود که دستگاه سیاسی ایالات مُتحدّه در نخستین سالهای شوک فرو ریختن ناگهانی "امپراتوری شر" در برابر خود می دید؛ امری که با تحرک ویژه اتاقهای فکر و موسسات اندیشه پردازی گرایشات گوناگون بورژوازی آمریکا صراحت می یافت. پیروزی پُر مناقشه و همراه با تقلب جورج دبلیو بوش در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۱، علامت روشنی از شکل گیری یک انگاشت مُسبجَم برای ترسیم مسیری بود که نظام سرمایه داری آمریکا در مسیر حفظ هژمونی خود و مهمتر از آن، گسترش این برتری به مدد غنیمتهایی به دست آورده از جنگ سرد باید می پیمود. اراده ای

که با بر هم زدن قواعد بازی رقابت بین دو گرایش دموکرات و جمهوریخواه و در نتیجه پایمالی آشکار لیبرالیسم انتخاباتی، سکان رهبری را در کاخ سفید در اختیار خود گرفت، از درون ائتلافی می آمد که نو - محافظه کاران هر دو جناح (دموکرات و جمهوریخواه) و بخشهای سستی جمهوریخواهان شامل ناسیونالیستها و تتوکانها (بنیادگرایان مسیحی) را در بر می گرفت. آن چه که برای نخستین بار در شرایط صلح امکان ائتلاف گرایشهای عمده طبقه جاکم آمریکا را فراهم آورده بود، توافق آنها گرد ضرورت حرکت آمریکا به سمت شکل دهی مُناسبات جدید بین المللی و بر این پایه، ایجاد چارچوبی برای اعمال هژمونی بود.

در کانون این تامل مُشترک، مساله انرژی و نقش کلیدی کنترل ذخایر معدنی نفت و گاز به عنوان منبع تقسیم قدرت در پهنه جهان جدید قرار داشت و در این رابطه اهداف مُشخصی که بی درنگ در مرکز توجه می نشست، دو منطقه سستی و جدید خاورمیانه و آسیای میانه بود. در اختیار گرفتن شیر جریان انرژی، ایالات مُتحدّه را دست کم برای دو دهه در موقعیت مُتحصِر به فردی نسبت به کانونهای بالفعل (اعضای اتحادیه اروپایی) و رُشد یابنده (چین، هند) قدرت بین المللی قرار می داد و می توانست قواعد رقابت در این گستره را به طور یکجانبه تعیین و تحمیل کند. آسیای میانه، جایی که اتحادیه اروپایی پس از استقلال کشورهای این حوزه، به گونه فزاینده ای روی آن مُتمرکز شده بود، نزدیک به ۲۰ درصد منابع شناخته شده نفتی جهان (۲۷۰ میلیارد بشکه نفت) و یک هشتم ذخایر گازی را در خود جای داده است.

جنگ و مشروعیت

تسلط بر منطقه ای به وسعت جغرافیایی خاورمیانه و آسیای میانه با تنوع فرهنگی - جمعیتی و علائق ملی جداگانه، تنها می توانست یک پروژه چند جانبه سیاسی و نظامی با تقدّم وجه قهر به مثابه فاکتور جراحی واقعیتهای جدید باشد. این واقعیتی بود که نظریه پردازان هر دو گروه نو - محافظه کار را مُدتها پیش از آن که جهادگر سعودی آمریکا، بن لادن، مُربدان خود را برای کوفتن هواپیماهای مملو از مُسافر به ساختمان تجارت جهانی و پنتاگون بفرستد، به خود مشغول ساخته بود.

در این رابطه برنارد لوپس، اُستاد دانشگاه پرینستون و کارشناس امور خاورمیانه که دیدگاههای او با علاقه بسیاری در هرم قدرت شنیده می شد، توضیح می داد که خاورمیانه فقط یک پدیده استثنایی به لحاظ رکود سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیست بلکه، فضایی جغرافیایی است که همچون اروپا در قرن بیستم و در فاصله دو جنگ جهانی، در تحرک دایمی، در نازاری دایمی بسر می برد. ناگفته پیداست که نظریه لوپس، مبنای قابل قبولی برای اقدام آمریکا به منظور تضمین بخشیدن به جریان انرژی در این منطقه پُر التهاب و توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جایی که طالبان، القاعده و صدام حُسن مُقدرات آن را رقم می زدند، فراهم می آورد. در همین

زمینه آقای برژینسکی، مشاور امنیتی دولت کارتر، برای روغن کاری ماشین نظامی آمریکا تاکید می کرد، خلاء قدرت در آسیای میانه تهدیدی استراتژیک برای منافع ملی ایالات مُتحدّه محسوب می شود که پُر کردن آن جُز از طریق "شرایط فوق العاده" مُمكن به نظر نمی رسد. شرایطی که او از آن سُنخ می راند، با بُحرانی از جنس ۱۱ سپتامبر و واکنش به آن در قالب "جنگ علیه تروریسم" می توانست تامين شود.

جمع بندی این نظریات که آشکارا راههای پوشاندن جوهره توسعه طلبانه و میلیتاریستی "نظم نوین" به روایت آمریکا و ایجاد مشروعیت داخلی و بین المللی برای آن را مورد کند و کاو قرار می داد، در "دکترین بوش" که پس از ۱۱ سپتامبر اعلام گردید، فهرست شده است:

نخست، ۱۱ سپتامبر نباید تکرار شود و در این راستا آمریکا برای خود در "جنگ پیشگیرانه علیه تروریسم" اختیارات فوق العاده ای حتی فراتر از

از ایده جهان تک قطبی، تک پایه ای شدن مشروعیت ایالات مُتحدّه بر جا مانده است. بدون مشروعیت اخلاقی، بدون توانایی رهبری بُحران دست ساخته ی خود، بدون پشتیبانی داخلی، آمریکا تنها روی پای نظامی ایستاده است و این برای اعمال هژمونی در سطح جهانی کافی نیست.

تعهدات و پیمانهای بین المللی، قائل است.

سپس، با هر وسیله مُمكن باید به رویارویی با حکومتهایی پرداخت که تروریستها را از نظر مالی و تسلیحاتی پشتیبانی می کنند.

سر آخر، آمریکا باید جریان مورد تهدید انرژی را تضمین کند و در این راه ضروری است که یک پُل استراتژیک در خاورمیانه ایجاد شود.

جنگ و برآمدها

آن چه که در استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ انعکاس یافت، در حقیقت مانیفست جهان تک قطبی به رهبری ایالات مُتحدّه بود. اما ۴ سال

پس از اعلام آن، آمریکا امروز بیش از پُرش ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از این نقطه ایده آل فاصله دارد. با وجود آن که بیش از سه سال پیش آقای بوش جنگ در عراق را خاتمه یافته اعلام کرد و از تحقق اهدافی که به شروع آن مُنجر گردید آگاهی داد، درگیری همه جانبه نظامی در این کشور با شدتی فزاینده و خونبار همچنان جریان دارد و در این میان حتی آقای بوش هم نمی تواند تاریخی برای پایان آن پیش بینی کند. افغانستان نبردهای شدیدتری را تجربه می کند و مجاهدان عصر حجری طالبان، بار دیگر غارهای خود را به سمت شهرها و روستاها پُشت سر می گذارند. ۵ سال پس از پایان قطعی جنگ سرد و شروع "جنگ علیه تروریسم"، جهان - آن گونه که پیامبران کاخ سفید و پنتاگون وعده می دادند - نه تنها امن تر نشده است بلکه، "انفجارهای کنترل شده" آنها در خاورمیانه، اینک ایستگاههای قطار شهری در مادرید و لندن را به هوا می فرستد. مرُد عراق "آزادی" خود به دست لژیونهای رهایی بخش پنتاگون را در مسلخی که قاتلان مُتصّب سنی و شیعه برایشان فراهم آورده اند، جشن می گیرند. و "رفاه"، یک چراغ نئون دیگر تانکها و جتهای جنگنده ی آقای رمزفدل، بر ویرانه های ساختار اجتماعی و اقتصادی عراق و لبنان و افغانستان از بام تا شام کوکو می زند.

تنها میدانی که کاخ سفید به گونه باور پذیری می تواند ادعا کند در آن به پیشرفتهایی دست یافته، "جنگ تمدن" است؛ جنگ تمدن تتوکانها و ناسیونالیستهایی از جنس آقایان اش کرافت و چینی علیه جامعه مدنی و سکولار آمریکا! طبقه مُمتاز سیاسی، به طور وسیع به کنترل شهروندان آمریکایی پرداخته است، آنها را به جاسوسی علیه یکدیگر فرا می خواند و به آن هیات قانونی بخشیده است، علیه همجنس گرایان، علیه حق قطع حاملگی ناخواسته، علیه زندگی اجتماعی جوانان و نوجوانان شمشیر کشیده است. با کسب اختیارات فوق العاده و صدور قوانین استثنایی که قوانین اساسی این کشور را نقض کرده یا از اثر می اندازد، به ضد حمله آشکار و پنهان علیه اصول پایه ای دموکراسی لیبرال از جمله منع شکنجه، منع اداره زندانهای مخفی، دادرسی علنی و منع بازداشتهای نامحدود پرداخته است.

از ایده جهان تک قطبی، تک پایه ای شدن مشروعیت ایالات مُتحدّه بر جا مانده است. بدون مشروعیت اخلاقی، بدون توانایی رهبری بُحران دست ساخته ی خود، بدون پشتیبانی داخلی، آمریکا تنها روی پای نظامی ایستاده است و این برای اعمال هژمونی در سطح جهانی کافی نیست.

ادعایی پوچ: ۱۰ سال برای حل مشکل بیکاری

زینت میرهاشمی

فرمانداری بابلسر راهپیمایی کنند که با مقاومت نیروی انتظامی مواجه شده و کار به درگیری و برخورد با کارگران و خانواده هایشان می انجامد. بر اساس همین گزارش «جمعی از کارگران معترض این شرکت بازداشت شده اند.» تعدادی از کارگران زخمی و به بیمارستان برده شدند.

به دنبال خصوصی سازی در واحدهای تولیدی و واگذاری مالکیت آن به وابستگان حکومتی، واحدهای تولیدی به ویژه صنعت نساجی دچار بحران شده و بسیاری از آنها به تعطیلی کشیده شدند. مدیران این واحدها با تکیه بر قوانین کار جمهوری اسلامی که به نفع سرمایه داران عمل می کند دست به اخراجهای گسترده کارگران با سابقه کاری طولانی زده و کارگران قراردادی را جایگزین آنها نمودند. کارگران قراردادی از هیچ مزایایی برخوردار نبوده و قانون کار شامل آنها نمی شود. نساجی فرش البرز اواخر سال ۸۴ تعطیل و صدها کارگر آن بلا تکلیف بدون دریافت هیچ حقوقی بلا تکلیف مانده اند.

کارگران فرش البرز طی یک سال گذشته همراه با خانواده هایشان بارها به شرایط نامعین کار و نیز عدم دریافت حقوق اعتراض کرده اند که همواره مورد یورش نیروهای انتظامی قرار گرفته اند. رودرویی وحشیانه و خشن رژیم با حرکتیهای مسالمت آمیز اعتراضی کارگران، نشانه هراس از رشد جنبش کارگری، پیدایی ابتکار کارگری و راه حل‌های نو در پیکار کارگران علیه رژیم و سرمایه داران مدافع آن است.

کارگران شرکت ایران خودرو دیزل برای چندمین بار دست به اعتراض زدند. روز یکشنبه ۱۲ شهریور اعتراض کارگران این کارخانه به اعصاب غذا و توقف تولید کشیده شد. بر اساس گزارشهای منتشر شده در این اعتراض کارگران ۳ دستگاه اتوبوس را به آتش کشیدند. در این کارخانه بیش از ۷۰۰۰ کارگر کار می کنند و ۹۵ درصد شاغلان آن با قراردادهای بسیار کوتاه که بیشتر آنها قراردادهای یک ماهه است مشغول به کار هستند. بعد از مصوبه شورای عالی کار که تعیین حداقل دستمزد برای کارگران قراردادی را «توافق کارفرما با کارگران» اعلام کرد، در عمل منجر به این شد که هر اندازه کارفرما مایل باشد مزد بدهد و در نتیجه مزد کارگران شرکت ایران خودرو دیزل به میزان ۴۰ هزار تومان کاهش یافت. این امر موضوع اعتراض یک ماهه کارگران این شرکت است. حقوق

مردم به زیر خط فقر است. اضافه در آمد نفت نه تنها باعث بهبود معیشت زحمتکشان ایران نشده بلکه زرادخانه رژیم برای سرکوب بیشتر کارگران و جنبشهای اجتماعی را قویتر کرده است. به همین جنبش کارگری بیش از هر زمان کارفرمای بزرگ را به چالش می گیرد. کارگران و مزدبگیران ایران حتا برای اولیه ترین خواستشان با نیروهای سرکوبگر رژیم مواجه می شوند. به همین دلیل جنبش کارگری مانند دیگر جنبشهای اجتماعی ایران به طور مستقیم و آشکار با رژیم رودرو می شوند و سریعتر رنگ سیاسی به خود می گیرند.

در شهریور ماه اعتراضهای کارگری در سطح گسترده ای جریان داشت. دولت نظامی - امنیتی پاسدار احمدی نژاد بیشمارانه شمشیر سرکوب را به روی کارگران کشیده و آنها را که با دستهای خالی برای دفاع از حقوقشان به پا خواسته اند مورد ضرب و شتم وحشیانه قرار داد. در زیر به چند نمونه برجسته این رویدادها که برخی از آنها خونین بوده اشاره می شود.

تحصن کارگران ریسندگی «پردیس» در سنج روز شنبه ۴ شهریور مورد یورش نیروهای انتظامی قرار گرفت. نیروهای «ضد شورش» رژیم برای پایان دادن به اعصاب کارگران این واحد تولیدی، کارگران اعصاب کننده و خانواده های آنان را مورد ضرب و شتم قرار داده و کارخانه را به اشغال خود در آوردند. در این ضرب و شتم تعدادی از کارگران زخمی و عده زیادی از آنان همراه با خانواده هایشان دستگیر شدند.

کارگران کارخانه پردیس در سنج از روز ۲۸ مرداد ماه در اعتراض به شرایط کار خود دست به اعصاب زده بودند. کارگران ایران خودرو، سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، کارگران نساجی کردستان، کمیته ی کارگران اومین و انجمن صنفی کارگران برق و فلزکار کرمانشاه، از اعصاب کارگران شرکت پردیس حمایت کرده اند.

چکمه پوشان ولی فقیه روز شنبه ۲۵ شهریور همایش اعتراضی کارگران فرش البرز واقع در بابلسر را مورد تهاجم قرار دادند. نیروهای انتظامی با باتوم و تیر هوایی گردهمایی اعتراضی کارگران را مورد یورش قرار دادند.

به گزارش ایلنا (۲۷ شهریور ۸۵) «صدها تن از کارگران این واحد نساجی پس از ۹ ماه بلا تکلیفی قصد داشتند ضمن تجمع در مقابل کارخانه به همراه خانواده های خود به سمت

معاون وزیر کار تعداد بیکاران را ۳٫۵ میلیون اعلام کرد. ابراهیم نظری جلالی اعلام کرد که «تا ۱۰ سال آینده مشکل بیکاری حل شود و از کشورهای خارجی کارگر وارد خواهیم کرد به شرط آن که صبور باشید.» (ایلنا ۱۶ شهریور ۸۵)

در حالی که به دنبال سیاست خصوصی سازی و واگذاری مالکیت بخشهای مهم تولیدی مثل صنایع نساجی و بافندگی به وابستگان حکومتی و اقازاده ها، لشکر بیکاران هر چه افزوده تر شده است، معاون وزیر کار مزده حل بیکاری را می دهد. در شرایطی که کارگران زحمتکش افغانی را به بهانه حل بیکاری از ایران اخراج می کنند، وی بیشمارانه از حل بیکاری چنان صحبت می کند که حتا مزده می دهد که از کشورهای خارجی کارگر وارد خواهد شد، البته به شرط آن که بیکاران «صبور» باشند. داده های آماری در رسانه های دولتی ناموفق بودن طرحهای «اشتغالزایی» که تا کنون ارائه شده را نشان داده اند. با توجه به جمعیت جوان در ایران، هر ساله تعداد زیادی از نیروی جوان وارد بازار کار می شوند. در حالی که واحدهای تولیدی یکی پس از دیگری تعطیل می شوند و واحد دیگری جایگزین آن نمی شود و در حالی که روز به روز بازار تجار و واسطه ها برای ورود کالا به بازار ایران گسترده تر می شود، می توان رشد سرسام آور و فاجعه آمیز بیکاری طی سالهای آینده را پیش بینی کرد.

سید مصطفی هاشمی رئیس کمیسیون صنایع و معادن مجلس اعلام کرد که از ابتدای سال جاری تا کنون ۷ هزار کارگر در ایران از کار اخراج شده اند. بر اساس آمار رسانه های دولتی، سالانه حدود ۷۰۰ هزار نفر وارد بازار کار می شوند و سالانه ۱٫۵ میلیون نفر به نیروی کار اضافه می شوند.

بر اساس یافته های تحقیقی رسانه های دولتی، در بهترین شرایط ایران نتوانسته سالانه برای بیش از ۵۰ هزار نفر شغل ایجاد کند. اگر خوشبین باشیم و ایجاد این میزان اشتغال را باور کنیم، با توجه به تعداد زیاد کارگرانی که از کار بیکار شده اند، رشد صعودی بیکاری فاجعه بار تر از آن است که این طرحهای نیم بند بتواند اقتصاد بحرانی ایران را حتا برای کوتاه مدت بهبود بخشد. در حالی که قیمت نفت در سالهای اخیر افزایش بی سابقه یافته، بازتاب سیاستهای رژیم در عرصه اشتغالزایی گسترده شدن فقر، عدم امنیت کار، رانده شدن هر چه بیشتر

کارگران ایران خود رودیزل بعد از ۴۰ روز اعتراض سرانجام افزایش پیدا کرد. دو نرخ شدن دستمزد و پس از آن کاهش دستمزد کارگران قراردادی و سرانجام طرح تغییر قانون کار به نفع کارفرمایان از چالشهای جدی جنبش کارگری در آینده خواهد بود. کارگران اخراجی واحد تولیدی کفش «گنجه» واقع در گیلان روز شنبه ۴ شهریور در مقابل درب ورودی کارخانه با آتش زدن لاستیک دست به اعتراض زدند.

حیدرپور رئیس شورای اسلامی کار کارکنان چای شمال گفت از ابتدای سل ۸۳ تا کنون بیش از هزار کارگر با سابقه ۱۵ تا ۲۰ سال اداره کل چای شمال از کار برکنار شده اند. (ایلنا ۴ شهریور ۸۵) کارگران شرکت «نازخ» واقع در قزوین روز یکشنبه ۱۲ شهریور در اعتراض به عدم دریافت حقوقشان به مدت ۲۹ ماه در مقابل مجلس تجمع اعتراضی بر پا نمودند. کارگران این شرکت برای چندمین بار است که دست به اعتراض زده اند.

کارگران شرکت «سامیکو صنعت» واقع در همدان روز یکشنبه ۱۲ شهریور در اعتراض به وضعیت کاری خود در مقابل خانه کارگر این شهر تجمع اعتراضی بر پا کردند.

کارگران شرکت ایران الکتریک واقع در رشت روز سه شنبه ۱۴ شهریور در مابل ساختمان مرکزی وزارت صنایع و معادن تجمع اعتراضی بر پا نمودند. این شرکت به دنبال خصوصی شدن دچار بحران شده و کارگران آن بلا تکلیف مانده اند.

کارگران واحد تولیدی ریسندگی و بافندگی «مخمل و ابرشم» واقع در کاشان روز سه شنبه ۲۱ شهریور در مقابل فرمانداری این شهر تجمع اعتراضی بر پا نمودند. کارگران معترض عصر همین روز در محل کارخانه دست به تاختن زده و خیابان امیرکبیر این شهر را مسدود کرده و خواهان رسیدگی به خواستههایشان شدند. این کارگران به مدت ۴ ماه است حقوق نگرفته اند.

کارگران شرکت «صندوق نسوز کاوه» روز سه شنبه ۲۸ شهریور دست به تجمع اعتراضی زدند. آنان خواستار روشن شدن وضعیت خود شدند. کارگران خواهان تغییر مدیر عامل این شرکت بودند به همین دلیل شب را در کارخانه مانده تا مانع ورود مدیر عامل به کارخانه شوند.

کارگاههای کوچک که در شمول قانون کار قرار ندارند بیش از همیشه استثمار می شوند. بر اساس گزارش ۱۸ شهریور ایلنا کارگران کارگاههای کوچک در نیشابور زنان ماهیانه ۳۰ تا ۲۵ هزار تومان حقوق دریافت می کنند. بیش از ۷۰۰ کارگاه کوچک در نیشابور وجود دارد که شاغلان آن بیمه هم نیستند.

جهان در آینه مرور

لیلا جدیدی

در این شماره می خوانید:

چاوز و جمهوری اسلامی - ۲۵ سال حکومت در مصر تحت حمایت واشنگتن

چاوز و جمهوری اسلامی

دیربست که جمهوری اسلامی با قرار گرفتن در کنار فعالین جنبش مترقی ضد جهانی سازی و چهره هایی مانند چاوز که در میان توده های آمریکای لاتین از محبوبیت برخوردار است، تلاش می کند تا وجه ای دروغین برای خود کسب کند. هدف رژیم همچون دیگر فعالیت های او از جمله نزدیکی و حمایت از گروه هایی چون حماس و حزب الله، ایجاد تهدید دیگری برای آمریکا جهت به کرسی نشاندن پذیرش خود به عنوان قدرتی شریک در خاورمیانه بوده است.

تا آنجا که به چاوز و جنبش بولیواریایی مورد نظر او و جمهوری اسلامی و حکومت ولایت فقیه بر می گردد، این دو تفاوت های اساسی و عمیقی از حیث جهت گیری اجتماعی دارند.

اما صرف نظر از این تفاوتها، چاوز با گرفتن باج از جمهوری اسلامی، بر منافع ملی مردم ایران پانهاد و با این اتحاد نامانوس، چهره خود را را نزد مردم ایران لکه دار کرده است.

چاوز در ماه جاری و در سیزدهمین اجلاس گروه جی ۱۵ در کوبا بار دیگر حمایت خود از جمهوری اسلامی و پشتیبانی کامل از فعالیت های هسته ای آن را ابراز کرد. او ادعا کرد که فعالیت هسته ای جمهوری اسلامی صلح آمیز است. البته این اولین باری نبود که چاوز به حمایت از اهداف هسته ای جمهوری اسلامی بر می خاست. درست یک سال پیش هم ونزوئلا تنها کشوری بود که به قطعنامه اژانس بین المللی اتمی در محکومیت رژیم ایران رای منفی داد.

چاوز در توجیه حمایت خود از جمهوری اسلامی "پرنسیپها و ایده الهای الهام بخش انقلاب بولیواریایی ونزوئلا" را همان "ارزشهایی که الهام بخش جمهوری اسلامی است" معرفی کرده است. اما ببینیم این ادعا تا چه حد واقعیت دارد.

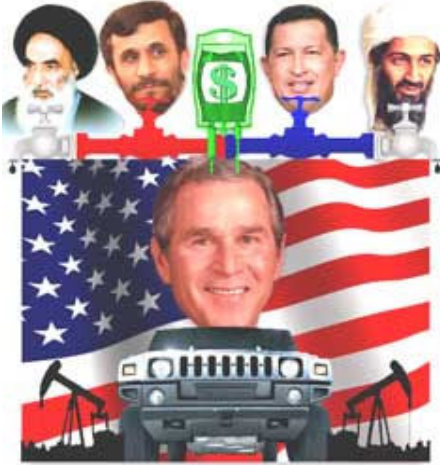
در سیاست داخلی در حالی که دولت بولیواری ونزوئلا تلاش می کند تا بر مشکلات دیر پای اقتصادی و اجتماعی مردم این کشور غلبه کند، رژیم جمهوری اسلامی به سرکوب ابتدایی

ترین خواسته های مردم ایران که به خاطر آن قیام کردند، می پردازد. با وجود درآمد سرشاری که از فروش نفت نصیب دو کشور می شود، در چگونگی صرف این پول تفاوت های چشمگیری وجود دارد که نشانگر نگاه جمهوری اسلامی و ونزوئلا به معضلات اقتصادی و اجتماعی جامعه خود می باشد.

از زمان روی کار آمدن چاوز در ونزوئلا، بسیاری از شرکتها ملی شده و خدمات درمانی و آموزش و پرورش رایگان گردیده است. در قانون اساسی جدید حقوق و مزایای بیشتری برای مردم به ویژه مردم فقیر و کارگران در نظر گرفته شده و قوانین کاری به صورتی تنظیم شده که موقعیت طبقه کارگر را دگرگون کرده و تسهیلات فراوانی برای پیشبرد خواسته های آن ایجاد نموده است. دولت، کارگران را به ایجاد اتحادیه های کارگری تشویق می کند و در این راستا، اتحادیه ملی کارگران "یونیون ناسیونال دو لوس تراباندورز" تشکیل شده و کارگران در مدیریت و اداره کارخانه ها دخیل شده اند؛ اقدامی که اتحادیه ی زرد "کنفدراسیون دو تراباندورز" و دستگاه فاسد و بوروکراتیک آن را به انزوا رانده است. از سوی دیگر، به صاحبان کارخانه هایی که فعالیت خود را متوقف کرده اند، اولتیماتوم داده شده که یا کار خود را از سر بگیرند و یا دولت کارخانه آنها را مصادره خواهد کرد.

در ونزوئلا تحت جنبش بولیواریایی، تعادل پیشین نیروهای طبقاتی کاملاً دگرگون گشته است.

در عوض، تحت حکومت جمهوری اسلامی، حقوق دموکراتیک مردم به صراحت نادیده گرفته شده و به رسمیت شناخته نمی شود. کارگران حق ایجاد سندیکا و تشکلهای مستقل خود را ندارند. حکومت جمهوری اسلامی به سرکوب کارگران پرداخته، آنها را به دلیل طرح خواسته های صنفی به زندان می اندازد و به محاکمه می کشد و تمام قدرت خود را صرف ایجاد نظام شبه برده داری در روابط تولیدی می کند. جالب آنکه حتی مدل مشابه اتحادیه زرد ونزوئلایی (کنفدراسیون دو تراباندورز) نیز که در دوران شاه تحمل می شد، برچیده شده است. کارگران ایرانی از دو حقوق اساسی و پایه ای برخوردار نیستند: یک، آنها از حق تشکیل اتحادیه های کارگری مستقل محروم هستند و دو، کارگران حق اعتصاب برای جلب توجه به مشکلاتشان را ندارند. به همین خاطر آنها قادر نیستند در حرکتی متشکل از حقوق خود دفاع کنند و سطح زندگی خود را به جایی برسانند که کفاف مخارج پایه ای زندگی شان را بدهد.



با وجود رشد بیکاری تحت حکومت جمهوری اسلامی (آمار رسمی از ۱۰/۸۵ درصد بیکاری بین جوانان ۳۵ - ۲۲ ساله خبر می دهد) حتی پرداخت دستمزدهای ناچیز شاغلین، ماهها به تعویق می افتد.

رژیم جمهوری اسلامی برای حل مشکل اقتصادی به خصوصی سازی رو آورده است در حالی که بیش از ۷۰ درصد اقتصاد در دست دولت است و خصوصی سازی به معنای فروش شرکتها به اعضا و خانواده های طبقه حاکم و ملاها بوده است.

تفاوت های سیاست داخلی رژیم جمهوری اسلامی با دولت بولیواریایی ونزوئلا لیست طولی است که پرداختن به آن در گنجایش این نوشتار نیست.

با این حال، جمهوری اسلامی تلاش می کند رژیمش را در کنار چاوز قرار داده و ژست ضد امپریالیستی بگیرد. حال آنکه جمهوری اسلامی در عمل تضاد و ضدیت پایه ای با امپریالیسم ندارد زیرا مبارزه با امپریالیسم از راه تلاش برای رشد و شکوفایی و توسعه اقتصادی به نفع مردم و ایجاد محیط آزاد و دموکراتیک و امن برای آنان می گذرد.

رژیم در عمل به آمریکا در افغانستان و عراق کمک کرده و رژیمهای دست نشانده کرزای و مالکی را حمایت و در زمینه های امنیتی، تجاری و غیره بدانها یاری می رساند. جمهوری اسلامی بر خلاف ادعاهای خود، در صورتی که از جانب آمریکا در منطقه به بازی گرفته شود - همانطور که بارها تاکید کرده - آماده هرگونه همکاری، تبادلات تجاری، خوش خدمتی و غیره می باشد. در گذشته نیز پرونده جمهوری اسلامی به تبادلات پنهانی مانند رسوایی "ایران گیت" آذین گشته است.

با وجود آنکه دولت ونزوئلا می تواند روابط تجاری و دیپلماتیک خود را با رژیم جمهوری اسلامی بدون حمایت از سیاستهای داخلی آن حفظ کند اما چنین نکرده و نه تنها از سیاستهای جمهوری اسلامی در داخل دفاع کرده

بلکه در صحنه جهانی نیز به دادن خدمات ویژه برای آن کشیده شده است؛ سیاستی که دست کم در مورد ایران از کوتاه نظری استراتژیک بر می آید. چاوز تا کنون بارها اعلام کرده است که کشور او نیز به دنبال انرژی صلح آمیز است. او می گوید: "برزیل پیشرفتهای زیادی در خصوص تحقیقات هسته ای داشته است، آرژانتین هم به همین صورت و ما هم این

کار را شروع کرده ایم." سفیر چاوز در تهران می گوید، خواست مشترک در حوزه های اتمی، "به همکاریهای نزدیک" بین دو کشور انجامیده است. واضح است که نه جمهوری اسلامی و نه ونزوئلا با منابع سرشاری از نفت که در اختیار دارند به دنبال انرژی هسته ای نیستند. چاوز بارها گفته است: "ما برنامه هسته ای مدل ایران می خواهیم."

در واقع شاید بتوان گفت یکی از مهمترین دلایل حمایت چاوز از فعالیت های هسته ای جمهوری اسلامی و هم نشینی با ملاها، همان هدفی باشد که جمهوری اسلامی در سر دارد. باید دید اگر روسها قانع و یا ناچار شوند که به رژیم جمهوری اسلامی در فعالیت های هسته ای اش کمک نکنند، آیا رابطه ایران و ونزوئلا هم دستخوش تزلزل خواهد شد یا نه؟

کوتاه آمدن جمهوری اسلامی در مذاکرات یکی از عواملی است که دوستی با چاوز را متزلزل خواهد کرد. رژیم جمهوری اسلامی نمی تواند هم از ساختن سلاح هسته کوتاه بیاید و زیر بار بسته کنترل ۱+۵ برود و هم در کنار چاوز قرار گیرد و فریاد دروغین ضد امپریالیستی سر دهد.

چاوز از زمان حکومت خاتمی به بستن قراردادهای متعددی با جمهوری اسلامی دست زده است، از خرید تراکتور گرفته تا سیمان. ارزش این قراردادهای به بیش از یک میلیارد دلار رسیده است. در همین زمینه خبرگزاری دولتی مهر از ایجاد یک شهر صنعتی در ونزوئلا توسط ایران گزارش می دهد. چاوز در همین زمینه می گوید: "ایران تکنولوژی را به ونزوئلا منتقل کرده است."

گزارشهای متعددی حاکی از این امر است که تیمهای ونزوئلایی به لندن فرستاده می شوند تا تحت آموزش و راهنمایی پادوهای جمهوری اسلامی به بازار نفت آسیا راه پیدا کنند.

جمهوری اسلامی نزدیک ترین شریک ونزوئلا در اوپک است که با چین رابطه نزدیکی دارد. ونزوئلا می خواهد نفت

بقیه در صفحه ۶

جهان در آینه مرور

بقیه از صفحه ۵

خود را غیر از آمریکا به کشورهای دیگر بفروشد زیرا چاوز نمی خواهد که به دلارهای آمریکا وابسته باشد. از همین روست که دوستی با ایران و در نتیجه نزدیکی به روسیه و چین برای چاوز دارای اهمیت ویژه ای است. چاوز به طور صریح و روشن استراتژی خود را اعلام کرده. او به دفعات گفته است "صد سال تسلط ایالت متحده" است و می گوید: "حالا آزاد شده ایم زیرا می توانیم نفت خود را در اختیار چین بگذاریم."

در حالی که چاوز تلاش می کند کشورش را از وابستگی به آمریکا دور کند و در همان حال به رفهمایی در کشورش دست می زند تا طبقه فرودست جامعه را با خود داشته باشد، هدف استراتژیک او انقلاب بولیواریایی، پر کردن جای فیدل کاسترو و ایجاد یک آمریکای لاتین متحد است و در رسیدن به این اهداف در راههایی نا موجه گام می گذارد. جمهوری اسلامی در پشت اهدافی که به ظاهر مشابه هستند، هدف دیگری جز تبدیل شدن به قدرتی که با آن بتواند خود را به خاورمیانه و مردم ایران تحمیل کند، ندارد.

برای نمونه جمهوری اسلامی در عراق به حمایت نیروهای مخالف دولت می شتابد و در آنجا با فرستادن مزدورهای خود جا باز می کند تا در گفتگوها پشتوانه مطمئنی داشته باشد. چاوز نیز به نیروهایی که با آمریکا دشمنی می کنند، کمک می کند.

او تا آنجا پیش می رود که ارتباطات خود را با بنیاد مستضعفان نزدیک کرده و از آن برای تشکیل نهادی با همان ماهیت در ونزوئلا کمک می گیرد. گفته شده است در برخی از جزایر ونزوئلا مانند جزیره مارگارینا، نیروهای حزب الله به یاری جمهوری اسلامی پراکنده شده و در میان لبنانیهای ساکن این مناطق فعالیت می کنند.

اهداف جمهوری اسلامی و چاوز به طور ماهوی با هم متفاوت هستند. با این وجود، ابزاری که رییس جمهور ونزوئلا برای رسیدن اتحاد آمریکای لاتین و خروج از سلطه امپریالیسم آمریکا به کار می گیرد، فرصت طلبانه، غیر شرافتمندانه و مورد تنفر مردم ایران است. هدف هرگز نمی تواند وسیله را توجیه کند

چاوز با همکاری نزدیک با جمهوری اسلامی پا بر ارزشهایی نهاده است که پیشتازان جنبشهای دموکراتیک - رهایی بخش آمریکای لاتین بدان پایبند بودند.

۲۵ سال حکومت مبارک تحت حمایت واشنگتن

۲۵ سال پیش هنگامی که مبارک به قدرت رسید، اولین اقدام او اعلام حکومت نظامی بود. طی این سالها، هرگز حکومت نظامی لغو نشد و مبارک سلطه خود را با سرکوب و اختناق و همچنین با تبدیل شدن به یکی از مهمترین متحدان سیاسی آمریکا در خاورمیانه حفظ کرد.

در ماه آگوست سال جاری، تصادم دو قطار مسافربری در مصر که سبب اعتراضات گسترده مردم به سیستم حمل و نقل این کشور شد، پرده از بسیاری از ناهنجاریهای اجتماعی و سیاسی برداشت.

در اثر این حادثه فاجعه بار، ۵۸ نفر کشته و ۱۴۳ تن دیگر به سختی زخمی شدند. سرنشینان دو قطار، کارگران فقیری بودند که از محله های خارج از شهر برای کار به شهر می رفتند. اگر چه نیروهای کمکی و آمبولانس با تاخیر زیاد به محل حادثه رسیدند اما نیروهای امنیتی که شامل ۱۵ کامیون و پلیسهای ضد شورش بودند، به سرعت در محل حاضر شدند تا در صورت اوج گیری اعتراضات مردم بتوانند آنرا مهار کنند.

وزیر راه بی درنگ مدیر کل را آهن راه و معاون او را به طور موقت برکنار کرد. او همچنین قول داد میلیونها دلار هزینه باز سازی راه آهن کرده و برای یافتن علت این حادثه تحقیقاتی را آغاز نماید.

وسایل حمل و نقل عمومی مصر آنچنان عقب مانده و در نتیجه نا امن است که تنها در یکسال به ۳ حادثه بزرگ که به از دست رفتن جان هزاران نفر انجامید، منجر شده است.

نخست، غرق شدن یک کشتی مسافربری در دریا و جان دادن ۲ هزار انسان بود. در بررسیهای صورت گرفته دلیل این تصادف عدم پیشگیریهای امنیتی و فساد دولتی شناخته شد. تصادف دیگر، آتش گرفتن یک قطار بود که مرگ ۳۷۳ نفر را در پی داشت. آنهم به این دلیل که واگن درجه سه که فاقد در خروجی اضطراری بوده، با وجود ظرفیت ۱۵۰ مسافر، تعداد ۳۰۰ نفر را حمل می کرده است.

بنا بر گزارش وزارت راه، در این کشور همه ساله ۶ هزار نفر در اثر تصادف کشته و ۳۰ هزار نفر دیگر مجروح می شوند. مصر نیز مانند ایران یکی از پر تصادف ترین کشورهای جهان است و تصادف در جاده ها دومین علت مرگ و میر شناخته شده است.

اما آنچه که علت اصلی محدودیت در به روز کردن و تامین وسایل امنیتی وسایل نقل به شمار می رود، مناسباتی است که بانکها و مراکز مالی بین المللی بر این کشور دیکته کرده اند. طبقه مرفه و قدرت مدار، تقریباً همه سوبسیدهای دولتی مربوط به پایه ای

ترین امکانات زندگی و آسایش و امنیت مردم و از جمله خدمات آموزشی، بهداشت، حمل و نقل و درمان را حذف کرده است.

شاید به ظاهر و از نگاه کسانی که سفر توریستی به مصر می کنند شرایط فاجعه بار این کشور به چشم نیاید زیرا رژیم مبارک برای تفریح و گذراندن وقت خوش برای توریستها و پولداران مملکت فعال بوده است. ساختمانهای مجلل، تفریحگاه ها و اتوبانهای تمیز و شیک برای استفاده این عده آماده شده اند و به اندازه ای که مبارک انتظار دارد، در بین این عده پرستیژ کسب کرده است. پروژه های توسعه اقتصادی که رشد آن در سال گذشته ۶ درصد بوده، فقط به سود ثروتمندان تمام شده است. این در حالی ست که مردم فقیر از داشتن شغل مناسب، وسایل نقلیه مناسب و امن و دیگر نیازهای پایه ای خود محروم هستند.

خصوصی سازی زمینهای دولتی سبب بیکاری روستاییان و جویای کار شدن در شهرها گشته است. از سوی دیگر، افزایش قیمت نفت، مردم فقیر را تحت فشارهای بیشتری قرار داده است.

در گزارشی از سوی خبرگزاری الجزایر در باره وضع جوانان این کشور، اشاره می شود که بسیاری از جوانان روزانه با لباسهای ژنده در سطل آشغالها دنبال وسایلی می گردند که با فروش آن بتوانند امرار معاش کنند. این در حالی است که دستمزد کارگران نیز به هیچوجه کفاف گذران زندگی آنها را نمی دهد. طبق آمار رسمی، نرخ بیکاری ۱۰ درصد است اما مردم می گویند که آمار واقعی از دو برابر این مقدار نیز بیشتر است.

در کشور مصر ۷۰ درصد جمعیت ۷۰ میلیونی زیر سن ۳۰ سال هستند. نیمی از این جوانان یا بیکارند و یا بسیار کم درآمد. البته این شرایط برای زنان ناهنجار تر است.

با همه این بی عدالتی و نابرابریهای اجتماعی، امید به تغییر چراغ کمتر دلی را روشن می کند زیرا در وهله اول مبارک و حکومت او از سال ۱۹۷۹ قرارداد صلح بین مصر و اسرائیل بسته شد، تحت حمایت آمریکای شمالی قرا گرفته اند. ایالات متحده آمریکا سالانه ۲ میلیارد دلار کمکهای اقتصادی و نظامی به مصر می رساند. باقی ماندن این کشور طی ۲۵ سال گذشته تحت حکومت نظامی، دست رژیم مبارک را برای بازداشت و دستگیری مردم و برپایی دادگاههای نظامی باز گذاشته است. تجمعات و تظاهرات غیر قانونی هستند، رسانه ها محدود و روزنامه نگاران سانسور می شوند، ارتباط و وابستگی آنها به اتحادیه ها و گروههای سیاسی جرم جنایی محسوب می شود.

بیشتر ما می شنویم که دولت مصر در حال درگیری با گروههای مذهبی و بنیادگرای اسلامی همچون اخوان

المسلمین است. اما در واقع این نیروهای چپ، سازمانهای سوسیالیستی، لیبرال دمکرات، فمینیستها، همجنس گرایان، روشنفکران، مسیحیها، فعالین حقوق بشر، نشریات هستند که همه ممنوع اعلام شده اند.

ارتش و نیروهای امنیتی که روی هم رفته از یک میلیون نفر تشکیل شده اند، بدون هیچگونه محدودیتی در برابر مردم عمل می کنند و به گفته خود دولت، تا کنون حتی یکی از اعضای آنها مورد بازخواست قرار نگرفته است.

سال گذشته برای اولین بار از زمان حکومت مبارک در این کشور، انتخاباتی نمایشی برگزار شد که با تحریم اکثر سازمانها روبرو شد. در این انتخابات ۷۷ درصد واجدین شرایط شرکت نکردند و ۸۸ درصد شرکت کنندگان به مبارک رای دادند. این بدان معنی است که او تنها رای ۷ میلیون نفر را آنهم در انتخاباتی نمادین و ظاهر سازانه به دست آورد. دولت بوش از برگزاری این انتخابات "رقابت آمیز" ابراز خوشحالی بسیار کرد. این اولین انتخابات در مصر بود که مبارک، رییس جمهوری کنونی در آن با نامزدهای دیگر (۹نفر) به رقابت بر می خاست. این در حالی است که به دلیل شرایط دشوار برای نامزدهای دیگر، تعادلی در رقابت میان وی و آنها وجود نداشت تا جایی که رقبای مبارک، وی را به سوو استفاده از امکانات دولتی و تخلفات گسترده در انتخابات متهم کردند.

گذشته از این، وابستگی مبارک به آمریکا و مراکز بزرگ مالی، در سیاست او نسبت به تهاجمات آمریکا به کشورهای همسایه نیز بازتاب یافته است.

این در حالی ست که مردم مصر با حمله اسرائیل با پشتیبانی آمریکا به لبنان و نوار غزه، تهاجم و اشغال افغانستان و عراق و بستن مرزها به روی فلسطینیها مخالفتند.

اما زمانی که در هفته های گذشته اسرائیل از طریق هوا، دریا و زمین نوار غزه را اشغال کرد و دست به قتل مردم زده و خانه به خانه به دنبال سربازان دستگیر شده خود توسط حزب الله می گشت، آقای مبارک مرزهای مصر در نواز غزه را بست تا فلسطینیها نتوانند بگریزند.

در تحلیل و جمع بندی نهایی مردمی که تحت حکومتهای وابسته به امپریالیسم آمریکا هستند (مانند مصر) و حکومتهای ارتجاعی که تروریسم، بنیاد گرایی و بحران را ترویج می کنند و دست امپریالیستها را برای هرگونه تهاجم باز می کنند (همچون جمهوری اسلامی)، هیچیک برای مردم بهره ای در امر دستیابی به زندگی بهتر و سعادت مندانه ندارند.

بین دو سنگ آسیا

جعفر پویه

در تقابل بین سنت و مدرنیته بسیار گفته و نوشته اند. برخورد های روشنفکران شرق بویژه ایران در تئوری و عمل چندان چنگی به دل نمی زند. برای گریز از محبسی بنام سنت به هر در و تخته ای می کوبند و گاه چنان در رثای رنسانس غرب داد سخن می دهند که موقعیت آنها را به عرش اعلا می رسانند و گاه از فرط افراط و تفریط به حیطة نهیلیسیم می غلتند و به انکار همه چیز می رسند و در گام اول انکار خویشتن خویش! در اینجاست که سردار کلمات پر طمطراق سپر افکنده، زار و نالان بار دیگر به دامان سنت می غلظد و با ستایش آن، ناتوانی خویش از دریافت مبثی سنگین را به نمایش می گذارد زیرا هضم آن برای او دردناک است. برای او که با همه داشته هایش، در حل مسأله ای به ظاهر ساده ناتوان می ماند.

مشکل اساسی عدم تطابق شکل و محتوای مدرنیته غربی با جامعه شرق است. شرقی که بیش از علم، دهری است و قضا و قدر نقشی تعیین کننده در زندگی روزمره آن دارد. مشکل است که با چنین مردمی، ابتدا به ساکن وارد مرحله برنامه ریزی شوی و نظم تحمیلی ماشین به عنوان ابزار کار را بر او دیکته کنی و وادارش سازی تا از آن پیروی کند. زیرا در شکل و ساخت زندگی او که از نوعی اختیار در حرکت و تغییر ساعت کار و برنامه ریزی مستقل برخوردار است، همچون مانعی بزرگ سد راه می شود. آناشویسم خود محور او نیاز به نظم را پس می زند و به مقابله با آن بر می خیزد. این مبارزه جویی هم در درون و هم در بیرون او بروز می یابد و اگر نتواند بر آن فایق آید، در راه اجرایی شدن اش اخلال می کند. کاری که عدم خواست او را به نمایش می گذارد و بیهوده بودن تلاش اصلاحگران نظم اجتماعی و نظام تولیدی را بیان می دارد. در اینجاست که به یکباره عدم درک و ناتوانی کوشندگان رخ می نماید و آنان را با پرسشی بزرگ رو برو می کند که چرا؟ به دنبال این چرا نگاهی کرده ام به کارکرد تفکر و ساخت و بافت نگاه انسان شرقی بویژه ایرانی تا فتح البابی باشد برای بررسی دقیق تر آن.

سالمهاسست که رژیم جمهوری اسلامی بر مردم ایران حکومت می کند. مرتجعان برآمده از فخر تاریخ با آویختن به باورهای مذهبی جنایات خود را توجیه می کنند و برای هر موردی مصداقی از باورها را بکار می گیرند. قبل از جمهوری اسلامی، رژیم پهلوی نیز به همین شیوه متوسل می شد و شاه اسلام پناه، گاه خود را نظر کرده امامان می نامید و با حضور در اماکن

مقدس به توجیه موقعیت مذهبی خویش می پرداخت. در طول تاریخ همه حاکمان در ایران همین کار را کرده اند و سعی داشتند تا خود را نظر کرده معرفی کنند. آیا همه این کارها از روی نادانی است یا حیله است و فریب؟ چرا حکومتگران در ایران خود را نماینده خدا و یا سایه او می دانند؟ علت باید در جایی باشد که از چشم بسیاری پنهان مانده است یعنی، باورهایی که امکان آویختن به آنها در اذهان توده ها زنده است. عدم توجه به این باورها و مسکوت گذاشتن آنها باعث خواهد شد که این شیوه همچنان به عنوان راهکاری در دسترس، مورد استفاده قرار گیرد و جلادان و خون آشامان خود را برگزیدگان بنامند و سوار بر امواج باورهای مردم هر آنچه را می خواهند تحت این نام انجام دهند و حکومت برگزیدگان را علم کنند.

این معضل تنها در بین حکومتگران رواج ندارد، این مشکل در کسانی دیگری هم عمل می کند که باید فرسنگها از این باورها فاصله داشته باشند و خود مروج روشنگری باشند. روشنایی ای که به آنها هویت روشنفکر را ارزانی می دارد و انتظار دارد که چراغ دانش را در دلانهای چهل و خرافه بیافروزند. در تقابل با باورها و ستون پایه های دچار انجمادشان، گونه ای از جهان بینی خود نمایی می کند که اصول خود را بر یافته های علمی قرار می دهد و با توسل به عقل نقاد تلاش می کند راهی بیابد تا بتواند به مردم کمک کند، تا با این روش، از معضلی بزرگ که تبدیل به هویت تاریخی و سنتی شده است نجات یابد. اما دریغ که این گونه نیست زیرا هر دو طرف این ماجرا به شیوه خود از سنتهای منجمد بهره می برند. مشکل اینجاست، روشنفکران با شیوه و متدی به مصاف معضلات می روند که در همان قدم اول به صخره ای سخت بر خورد می کنند و در مصاف با معضلی نه چندان بزرگ خود را ناتوانتر از آنچه تصور می کردند، می بینند. بومی کردن دموکراسی با توسل به سنت و یافتن معادل در سنت برای همه ی دستاوردهای جهان نو از آن جمله است. به همین دلیل قدمهای لرزان ایشان سست می شود و مجذوب آن می گردند. ناچار با گردش در دایره ای بزرگ بین سنت و مدرنیته و یا رفت و برگشت دایم بین آن دو، به تکرار خویش می پردازند که حاصل آن چیزی جز سرگیجه در دور تسلسل بیهودگی نیست.

برای بهتر دیدن این مشکل باید به درک و دریافت جهان از دیدگاه انسان ایرانی پرداخت. چرا انسان ایرانی؟ این خود حدیثی است که به دوالیسم سوژه اشراف دارد و به بیان این موضع می پردازد که چرا سنت تبدیل به هویت شده است و او با آویختن بدان، خود را از دیگران جدا می کند. جدایی ای که دریافتهای او از کاینات و نوع برخوردش بدان برایش به ارمغان آورده است. زیرا این هویت برآمده از سنت، نوع نگاه او به هستی و دریافتهای او را پیش چشم می کشد، او را مقهور دور فلکی می نماید تا معلوم شود چرا روشنفکر این جامعه نیز همچون نگاهبانان کاخ نمور سنت، از یک آبشخور سیراب می شود؟ چرا پایه های سست هستی شناسی اش آنقدر کهنه است که در تقابل با مدرنیته مجبور به انکار می شود و با انگهائی مضحک و به شیوه ای غیر علمی سعی در منکوب کردن و از دور بدر کردن رقیب و فلسفه ی اثباتی آن می کند؟

در ابتدا باید گفت آنچه که انسان ایرانی در طول حیات تاریخی خویش یافته، به دو صورت محفوظ شده است. اول شیوه علمی که حاصل اندیشه و بررسی صاحبان علوم و فنون در طول قرون و اعصار است و یا انگ خروج از دین خورده و یا مزدور بیگانگان نام گرفته و صاحبان آن نجس و تاملاتشان برای عوام سم دانسته شده است. بر افروزدگان چراغ دانش یا قرمطی اند و عضو فرقه های ضاله و یا بدعت گذارانی که انکار خدا و پیامبر می کنند و به راه ضلالت می روند. از مَغ مغضوب بردیای دروغین تا عین القضاة همدانی، از مزدک بدعت گذار تا طاهره قره العین همگی آنچنان به صلابه کشیده شده اند که دیگر کسی هوس برافراشتن بیرقی تازه را نداشته باشد.

بخش دوم فرهنگ است که در قواعد و پیمانهای جاری اجتماع، در لابلای بافتهای هزارتوی زندگی جمعی و فردی می زید و ادامه حیات می دهد. بخشی از آن ناظر بر روابط اجتماعی است و بخش دیگر همه دریافتهای ذهنی انسان زمینی از کل هستی و کاینات است که در مصاف با طبیعت چندان توانا نیست. او سعی در زمینی کردن همه آن چیزهایی دارد که خارج از حیطة قدرت اوست و در مهار و به اختیار درآوردن شان ناتوان است. بنابراین برای آنها مصداق زمینی می یابد و سعی می کند تا در این مصداقها توان معادل سازی و خلاقیت خویش را بکار گیرد. گاه او در این کار آنچنان تواناست که به نظر می رسد موفق شده است به توان مهار آن فرا زمینی دست یابد و گاه چنان ناتوان که مجبور است در برابر آن به زانو در آید و به ستایش اش بپردازد، قربانی دهد و برای محفوظ داشتن خود از شر او نیایش کند و رنج تنبیهاتی شاق را بر خود هموار دارد. این شکنجه ی خود خواسته و خود ساخته گاه آنقدر دل انگیز است که همه اعضا جامعه، حتا محقق امور اجتماعی را مجذوب خویش می کند و داعیان آنچنان پرهیجان آنرا به اجرا می کشند که هراس از ترسی آسمانی را به محاق

می برد و چهره عملی خشونت که باید مورد ملامت قرار گیرد را ستایش انگیز می کند. در درگاه نیایش با اعمال شاقه، محقق اختیار از کف می دهد و در برابر آن مبهوت می شود و خود را به دست جریانی می سپرد که گویا در یک مراسم همگانی قدسی شده است. در این بی خودی از خویشتن جمعی بزرگ که آغشته به جنون ترس و ستایش است، عقل به پستو رانده می شود و احساس، مهار انسان را به دست گرفته به جانب بی خودی می کشاند؛ راهی که کسانی از قبل آنرا به زیرکی طراحی کرده اند. عنان اختیار دیگران را به دست می گیرند. از این به بعد کرامتش به سُخره گرفته می شود و ذلتی را به او تحمیل می کند که آذوقه ی مدتها کشمکش ذهنی است تا از چنگش رهایی یابد. همچون مسموم شده یک زهر خطرناک، تا از نقاهت بدر آید و خود را باز یابد، بار دیگر در ورطه ای تازه می افتد و روز از نو و روزی از نو. این تکرار چیزی است که انسان شرقی را در ناتوانی خویش در مصاف با آسمان به تخریب خویشتن بر می انگیزد تا خود و خانواده و قبیله اش را از عذابی بزرگ رهایی دهد. اما با این کار او جهان را به عذابگاهی تبدیل می کند که دوزخ اخروی تنها پرده ای از نمایش بزرگ زندگی روزمره و تاریخی اوست. این گونه است که او رستگاری نمی یابد و نمی تواند از چنگ عقوبت خود ساخته، خویش را رهایی دهد. زیرا رنسانس وی تنها در اندیشه ورزی و نو بایی اوست. اندیشه در عرصه های جدید در مرتبه اول نیازمند جسارت است و شجاعت. اما در استبداد شرقی که حاصل نوعی روابط اجتماعی است، از یک طرف طبیعت و از جانب دیگر روابط منحطی که مناسبات اجتماعی آنها ساخته است، شهامت و شجاعت را در گام اول قربانی می کند تا در برابر قادر بزرگ که حاکم زمینی سایه اوست کسی را یارای ستیزه گری و ایستادگی نباشد و از عهده چون و چرا برنیاید.

اگر فرهنگ پیمان نانوشته ساری و جاری در یک قوم، ملت و یا یک گروه از انسانهاست بنابراین، همه این مشکلات به طور کلی از جایی سرچشمه می گیرد که مذهب بخشی از آن است. هر چند روابط اقتصادی که حاصل سازگاری انسان با قوانین طبیعت برای بقا است می تواند خود به عنوان فاکتوری تعیین کننده عمل کند اما در همدستی و همسویی این دو با یکدیگر هنگامی که یکی به تکمیل دیگری می پردازد و یا بر یکدیگر منطبق می شوند، معجونی ساخته می شود که خط فاصلی بین آنها وجود ندارد. زیرا مذهب دریافتهای ذهنی بخشی از انسانها است. هستی شناسی انسان ایرانی و درک و دریافت او

بقیه در صفحه ۸

بین دو سنگ آسیا

بقیه از صفحه ۷

از کاینات مثال دایره ای است که زمین در مرکز آن قرار می گیرد و خورشید به عنوان تابعی از آن همچون دیگر طواف کنندگان کیهانی، پیرامونش در گردش است. در این چرخه، روز و ماه و سال حاصل تئانی بین زمین و خورشید است که در گذشته از یکدیگر جدا نبوده اند. فصلها تقسیمات گردش وضعی خورشید است که در چهارگانه آن سال شکل می گیرد. و رعد و برق و بارش و طوفان نشانی است که در قهر و یا محبت ناظری بر کل هستی، بر انسانها نازل می شود. گردش فصل نشانی است از کل هستی که از زایش به مرگ می گراید و در پی زمستانی سرد و سخت بار دیگر چرخه خود را می آغازد تا زندگی و زیست ادامه یابد. رویش دانه همچون تولد نوزادی است که از بطن مادر متولد می شود و رشد و نمو او به سان نمونه گیاهی اش پس از بار و بر، در زمستان هستی پایان می گیرد. از او دانه ای خواهد ماند که تولدی دوباره را بیاغارد. فرزندان نه ادامه دهندگان و پویندگان راه پدر، بلکه تکرار کنندگان او در تجسیدی دیگرند. اینست که در این چرخه تکرار، سنتها غیر قابل تغییراند و میراث بازماندگان همچون ارثیه ای مقدس باید پاسداری شوند تا به فرزندان سپرده شود و آنها همچنان آنرا مکرر کنند.

چه چیز در این چرخه تهوع آور "اختیار" است، سووالی است اساسی که کمتر کسی به آن می پردازد. اما در رثای این ماترک قرون و اعصار تا بخواهی ستایشگر می یابی که درست و نادرست به وظایف خویش آگاهند و با دقت به آن عمل می کنند. در این دستگاه آگاهی اشراف به وظیفه است و غرق شدن در تکرار گذشته تا بی کم و کاست انجام شود. اینست که تلاش بیشتر در این چرخه همچون دست و پا زدن در مرداب است که به غرق زودتر و سیرعتی می انجامد و به بی سرانجامی ختم می شود. انگار ستون جهان بر سنتهایی استوار گردیده که در نیایشها خود را تحکیم می بخشد و انسانها همچون بردگان، محکوم به انجام فریاضی هستند که آنرا استوارتر نگاه دارند. گناهکاران ازلی تا به ابد تاوان عملی را می پردازند که تنها در ذهن نیاکان شان انجام گرفته است و پاسخی برای حضور و وجودش در این جهان فانی است. پایندهای انسان ایرانی به این سنن در طول قرون و اعصار به شیوه های گوناگون خود را در شکلهایی بدیع باز تابانده است تا بتواند از آنها پاسداری کند. اینست که گاه انجام یک سنت کهن آبا اجدادی برتر

از فریاض دینی می نشیند و او برای زنده نگاه داشتن آن به هر آب و آتشی می زند. زیرا با این عمل پدران خویش را در خود زنده نگاه می دارد و به عنوان میراث داری شایسته خود را فرزند کسانی می نامد که سزاوار هزاران حمد و ثنا هستند. چه چیز او را به این کار وا می دارد؟ چرا در پی گذر قرنهای پس از آن و با اینکه چشم و گوشش شاهد و ناظر بیهودگی آنهاست، دستاوردهای علوم و فنون در او بی تاثیر است و همچنان پایبند و مقید سنتهای خود است؟ شاید این تکرار و پایبندی به معنی حفظ هویت خویش در مقابله با آن چیزی است که صنعت و تکنولوژی به همراه می آورد. زیرا علم و تکنولوژی اگر نه همه این باورها اما بخش بزرگی از آنها به زباله دان تاریخ می فرستد تا تنها در کتب باقی بمانند.

اما در این ایستادگی و حفظ سنتهای گذشتگان، برخورد امروزه نیز دوگانه است. دوگانگی ای که هیچکدام در راه صواب نیست، زیرا هر کدام با غیرت به درستی چیزی پای می فشارد که با جامعه امروز سازگاری ندارد، نه تنها کارساز نیست بلکه خود به مشکلات نیز می افزاید.

در ابتدا کسانی قرار دارند که در مقابل فرهنگ و باورهای جامعه صنعتی غرب تجاوز گر به خود باختگی می رسند و به انکار همه داشته های خویش بر می خیزند. نفی فرهنگ و باورهای بومی در مقابل زرق و برق نو رسیدگان فرهنگی مآب که از کل دریافتهای جامعه مدرن فقط به پوسته آن چسبیده اند، چیزی را به نمایش می گذارد که لغتی جز خود زنی نمی توان برای آن یافت. این گونه انکار در مقابل حریف باعث خواهد شد نوع جدیدی از بردگی خودنمایی کند که آقا بالاسرهای تازه را مجاز به هر نوع توهین و تجاوز می داند. توهین و تحقیر آن دستمایه غارت مجدد مردمی است که به غلط راه چاره را در حفظ همه داشته ها بدون توجه به ارزشی و یا ضد ارزشی بودن آنها می بیند.

برای فهم این که در یک جامعه چه چیز ارزش است و چگونه می شود ضد ارزش را تشخیص داد، نیازی نیست به آستانبوسی علمای اعلام و پاسانان سنتهای منجمد شده برویم. معیار سنجش جامعه ای پویا از پستوی تاریخ و نمود نگاهبانان سنت های کهن که نمایندگان خدا نیز هستند به دست نمی آید. زندگی جاری روزمره و تب و تاب کار و تلاش در تداوم خود آنها را خلق خواهد کرد و به آنها دست خواهد یافت. مناسبات اجتماعی یک جامعه برخاسته از روابط تولیدی مسلط و کشاکش بین نیروهای مولده و صاحبان ابزار تولید از یک طرف و دریافتهای و باورهای است که جامعه ی در حال زیست به آن رسیده است و مورد پذیرش واقع می شود. یعنی،

در زمستان ۱۳۵۷ به قدرت رسیدند موجود نبود بلکه آنها به صبغه تاریخی این موضوع آگاه بودند و با نفوذی که در باورهای مردم داشت توانستند بار دیگر آنرا پر رنگ کنند. زیرا در زمان شاهان پهلوی آنچه این نقش کم رنگ شده بود که می رفت تا از ذهن مردم نیز زدوده شود. همه نصایح خمینی به محمد رضا برای تجدید نظر در قوانینی بود که به عقیده او زمینه فراهم می شد تا اساس این دوگانه را بر هم ریزد و هر کدام را به راه خویش براند.

اما بنیاد اعتقادی ای که رهبران مذهبی با آن خود را در ذهن توده ها باز سازی می کنند تنها در سنن و آداب اسلامی وجود ندارد و تنها این نیست که نقش بازی می کند. برای پیدا کردن ریشه این شیوه از حکومت باید به عقب تر برگشت و عملکرد و نوع برخورد آن را در سنتهایی که بسیاری با آن هویت ایرانی خویش را معنا می دهند جست. همان هویتی که انسان ایرانی را از دیگران مجزا می کند و او را در برابر همه آحاد بشر ممتاز می نمایاند.

چیزی که به نظر نمی آید و توجهی به آن نمی شود این است که رهبران مذهبی سعی می کنند تا مردم را تشویق به پاسداری از سنن و آداب پیشینیان کنند و به آنان کمک می کنند تا به بازسازی آن در ذهن خویش بپردازند. اما حاکمان خود کمتر به آن می پردازند زیرا آنها برای تحکیم موقعیت قدرت خود می دانند که باید مسیری دیگر را بپیمایند. بنابراین سنت و پاسداری از آن را برای مدعیان پر مدعا و می نهند و این عملی آگاهانه است. یعنی در حالی که توده ها مشغول نذر و نیاز و برگزاری مناسک و مراسمهای آیینی و سنتی اند، حکومت ابزار و وسایل لازم را برای آنان فراهم می کند و کار دلسوزی را به جایی می رساند که برای پاسداری از سنن و آیین نیاکان کمک می کند تا وسایل و لازم آن به دورترین نقاط جهان که ایرانیان در آنجا زندگی می کند برسد. او در این مراسم چه می یابد که برای برگزاری آن دایه دلسوزتر از مادر شده است؟ روحانیان حکومتگر مروج و مشوق سنت و آیین کهن شده اند و آنرا به کسانی سپرده اند که به ظاهر از هویت خویش دفاع می کنند اما خود در پی بدست آوردن پیشرفته ترین و پیچیده ترین ابزار و ادوات مدرن هستند. آنها به این امر واقفند که دوام حکومت نه در دعا و نیایش بلکه، در بهره برداری از علم و دانش روز است و به همین دلیل درحالی که بسیاری در بند برگزاری این آیین و آن سنت هستند، دستاوردهای علمی را مال خود می کنند و تلاش دارند تا در میادین بین المللی نیز خود را برتر از بسیاری نشان دهند. این است که بقیه در صفحه ۹

قطعه نامه کمیته بین المللی

حمایت از اشرف

شرکت کنندگان در اولین جلسه کمیته بین المللی دفاع از اشرف، در محل پارلمان اروپا، در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۶ بر نکات زیرین تاکید کردند:

۱. محدودیتها و فشارهای اعمال شده علیه اعضای مجاهدین در اشرف و اقداماتی نظیر قطع مواد غذایی، دارو، سوخت و انفجار لوله های آبرسانی اهالی اشرف در تعارض آشکار با مفاد کنوانسیونهای ژنو، قوانین بین المللی انساندوستانه می باشد و جنایات و جرایم جنگی محسوب می شود

۲. اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران در اشرف تحت حفاظت کنوانسیون چهارم ژنو و قوانین بین المللی قرار دارند، آنها همچنین به مدت ۲۰ سال در عراق پناهنده محسوب می شده اند و نیروهای چند ملیتی، دولت عراق و همه ارگانه های ذیربط بین المللی می بایستی حفاظتهایی که این استاتوها برای اهالی اشرف ایجاد می کند را محترم بشمارند.

۳. دولت جدید عراق می بایست استاتوی پناهندگی اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران در عراق که از سال ۱۹۸۶ از آن برخوردار بوده اند، مجدداً مورد تایید قرار دهد.

۴. مجاهدین از حمایت گسترده در میان مردم عراق و احزاب دمکراتیک و ملی این کشور برخوردارند. حمایت ۵ میلیون و ۲۰۰ هزار عراقی که بیابیه ای را در حمایت از مجاهدین خلق امضا کردند، نشانه بسیار روشنی بر همین حقیقت است. آنها همگی بر موقعیت قانونی مجاهدین در عراق و منجمله برخورداری آنها از حق پناهندگی سیاسی تاکید میکنند.

۵. دولت عراق نمی بایستی تحت فشار فاشیسم مذهبی حاکم بر ایران، حقوق مجاهدین را در چارچوب مواد فوق الذکر، مورد تعرض قرار دهد. حفاظت از این حقوق هم یک وظیفه بین المللی دولت عراق و هم پاسخ این دولت به خواست مردم عراق است. همچنان که در بیابیه ۵

بین دو سنگ آسیا

بقیه از صفحه ۸

به یکباره مشخص می شود رژیم جمهوری اسلامی که به ظاهر مشغول حد زدن و سنگسار زن و مرد به جرمهایی واهی است و دهان مردم را برای نوشیدن الکل می بوید و بزرگترین مشککش پوشش جوانان است، در تدارک ساختن بمب اتم است و در زیر زمینهایی که همه را حیران کرده است، به بسیاری از رموز این کار پی برده است. به نظر می آید

باید آخوندهایی از قماش مشکینی که می گوید امام زمان لیست نمایندگان مجلس را امضا کرده است و مصباح یزدی و در شک بین سه چهار گیر کرده باشند و مشغول استخاره در حل معضلات دینی باشند اما اینطور نیست و آنها آگاهانه و به عمد از یک طرف سر مردم را به اموراتی گرم کرده اند که به ظاهر تخصص شان است و از جانب دیگر مشغول فراگیری مدرن ترین علوم و فنون هستند. از نانو تکنولوژی بهره می برند و دانش هسته ای را فرا گرفته اند، انواع و اقسام جنگ افزار و موشکهای بالستیک و هدایت شونده را ساخته اند و در همه امور مشغول آموختن هستند.

در جانب دیگر کسانی ایستاده اند که به ظاهر شیشه عمر مرتجعین را باید در دست داشته باشند. اما با یک نگاه سردستی نه موشکافانه متوجه می شویم که همه حکایت تاریخی مردم ایران در آنها خلاصه می شود. دو دستی به سنتها چسبیده اند و چنان در این میانه طرف مردم و آیینهایشان را گرفته اند که گاه به تقدیس آنها می پردازند. نگاهبانان سنت شده اند و دور تسلسل که شیوه دریافت انسان ایرانی است در آنها به شدت تمام در جریان است. حد فاصل بین مدرنیته و سنت برای اینان همخوانی آنها با یکدیگر است، نه بهتر کردن شرایط زیست مردم. در میان کوهی از کلمات که تنها توجیه گر اعمالی بیپوده است به چانه زنی مشغول اند و از پرگویی گاه تشخیص طرفین از یکدیگر ممکن نیست. در شلتاقی از کلمات کسانی به تحریف خویش می پردازند و از شاخه ای به شاخه ای دیگر اویزان می شوند. بحران به شدت تمام در جریان است. جامعه درگیر مبارزه ای بی امان است و تن آن در برابر فشار روز بروز نحیف تر می شود. نیرویش تحلیل رفته است و بیکاری و بی نانی نگرانی روزمره است. از لاعلاجی کسان بسیاری به اوهم پناه برده اند و راه چاره را در سر کتاب باز کردن و فال زدن و نذر و نیاز می جویند. خرافات جای خود را به عقلانیت سپرده است و در برابر توفان بلا بیش از همیشه بی پناه مانده اند. جریان بمب اتم لباس عربانی برتن کرده است و امروز دیگر کسی نمانده است که به قصد حکومت برای رسیدن به آن شک کند. اما روشنفکر ایرانی و کسانی که باید بیش از مردم عادی با این موضوع تعیین تکلیف کرده باشند، همچنان ناتوان از یک ارزیابی درست به لفاظی مشغول هستند. یعنی پس از این همه سال درنیافته اند که باید چگونه با مشکل برخورد کنند؟

به گمان من، روشنفکر ایرانی هنوز درگیر یک معضل تاریخی است و این مشکل است که در او خود را تکرار می کند. زیرا در جهان امروز حتا در کشورهای نیمه توسعه یافته با حداقل دانش روز،

روشنفکران درباره بمب اتمی و دانش هسته ای به اندازه کافی می دانند. موضع خود را در برابر راکتورهای غیر ایمنی اتمی مشخص کرده اند و برای برچیدن آنها سالهاست که تلاش می کنند. زیرا به زیان آن برای محیط زیست و ادامه حیات بشریت واقف اند. اما هنوز این بحث به ظاهر سردستی برای ما مشخص نشده است که راکتورهای نا امن اتمی و پروژه ساخت بمب اتمی نه تنها برای مردم ایران بلکه، برای بشریت خطرناک است. هنوز فاکتورهای دفاع از منافع ملی و یا دفاع از میهن اهورایی باعث می شود که از این عمل غیر متدنهانه دفاع و یا در برابر آن سکوت شود. بسیاری نیز با متهم کردن مخالفان و افشاگران این پروژه ضد انسانی در عمل به جبهه حکومت و صاحبان زور برای ادامه حیات می پیوندند. در این باز تولید انگ و محکومیت، نشانه هایی از یک سنت کهنه و سنگواره شده نهفته است که توجیه گران به هیچ وجه نمی توانند آنها حاشا کنند. آنها هستند که به سنن آبا اجدادی خویش اویخته اند و با تقدیس وطن و ملت و کشور و میهن دست در دست حاکمان ضد انسان دارند. بی پرده باید گفت که از این بلاتکلیفی چیزی نهفته است که باید بیشتر به افشای آن پرداخت. باید ضربه را طوری فرود آورد که اگر گویندگان خوابند، بیدار شوند. اما بعید می دانم این پاسبانان سنت مام میهن به اینقدر کفایت کنند زیرا بسیاری موضع انفعالی گرفته اند. این انفعال آنها از یک طرف سکوت در برابر فاجعه است و در برابر کسانی که با تلاش بسیار سعی خویش می کنند تا مگر امید را به مردم باز گردانند و وظیفه رهبری توده را بدوش کشند، موانع بسیاری می گسترانند. زیرا آنها به جای رهبری مردم، دنباله رو آنها هستند و تقدیس آنها را به جایی رسانده اند و این توهم را چنان همه گیر می کنند که در مقابل چنین رو چنان آنها فعالان سیاسی و احزاب، باید دنبال رو آنها باشند تا رهبر، نظر و عمل آنها نیز راه نجات نیست. تخم توهم را چنان به مردم تلقین کرده اند که برای رهایی خویش از زیر بار ستم باید به آنها رشوه پرداخت. توهمی که بار یک سنت کهن را بر خود دارد که از قعر تاریخ توسط مدعیان خود باخته برکشیده می شوند تا بار دیگر در کالبد آنان روحی دمیده شود. ورود به عرصه تغییر و رهبری مردم نیازمند شهامت و شجاعتی است که نان به نرخ روزخورها و کسانی که بیرق خود را هر لحظه با باد تنظیم می کنند، از آن بی بهره اند. به همین دلیل ترجیح می دهند تا وضع به همین منوالی که هست بماند تا تغییری حاصل نشود که برخلاف یافته تاریخی اجداد آنها باشد. هرچند با نقل قولهای دهن پرکن و کلمات قصار صد من شنندر قاز بتوانند مجلسی را گرم کنند و خود را به رخ بکشند اما اینان همان نگاهبانان سنگواره های منسوخ سنت تاریخی هستند که برگزاری چهارشنبه سوری برایشان بسا ارزشمندتر از تجلیل از قتل عام شدگان تاپستان ۶۷ است. کسانی که دریافت شان از هستی چیزی شبیه توتم پرستی هزاره های گذشته است که با رنگ و لعابی تازه آنها تکرار می کنند تا فرزندان راستین پدران باشند که کسان خویش را به امید رستگاری قربانی کردند. اگر جلو آنها نایستیم بعید نیست که این فرزندان خلف ما را نیز به قربانگاه بکشانند.

زنان در مسیر رهایی

الف. آناهیتا

مدافعان حقوق بشر اصلاح

قانون حدود را رد کردند

کلف نیوز، ۸ سپتامبر ۲۰۰۶ - در حالی که احزاب عمده پاکستان به شدت با لایحه پیشنهادی برای اصلاح قانون حدود مخالفند، یک گروه اصلی مدافع حقوق بشر نیز عنوان کرد که طرح مزبور، اصلاحات لازم جهت پایان دادن به تبعیض قانونی و توقف خشونت علیه زنان را در بر نمی‌گیرد. سازمان دیده بان حقوق بشر از رییس جمهور کشور پاکستان، پرویز مشرف و اعضای مجمع ملی به صراحت خواسته است که پیشنهاد سال ۲۰۰۳ را تکمیل و طرح پیشنهادی فعلی را رد کنند.

آقای برد ادمس، مدیر دیده بان حقوق بشر در آسیا ابراز می‌دارد که هزاران زن بر اساس قانون حدود زندانی شده‌اند. این قانون ازدواج غیرشرعی و ارتباط جنسی خارج از ازدواج و حتی کسی که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته را مجرم می‌داند. بسیاری از قربانیان آزار و اذیت‌های جنسی قادر نیستند از طریق سیستم قضایی کشور که آنها را به جای این که قربانیان خشونت جنسی به حساب آورد، مجرمانی می‌داند که رابطه جنسی غیرقانونی داشته‌اند، از حق خود دفاع کنند. دیده بان حقوق بشر اضافه می‌کند که بر اساس طرح پیشنهادی، قربانیان قادر خواهند بود به قید کفالت و قرار وثیقه آزاد شوند اما در هر صورت بندهای تبعیض آمیز "قانون حدود" که ارزش شهادت یک زن را نصف مرد می‌داند، رابطه جنسی خارج از ازدواج شرعی را جرم دانسته و تجاوز مرد به همسر قانونی اش را مورد ملاحظه قرار نمی‌دهد و نیز مجازات‌های شرعی مانند قطع عضو بدن، سنگسار تا سر حد مرگ و شلاق زدن در طرح به اصطلاح اصلاح شده پیشنهادی باقی خواهند ماند.

آقای برد ادمس می‌گوید، هر گونه تغییر در قانون تبعیض آمیز حدود که گره ای را بگشاید خوشایند است اما طرح پیشنهادی کنونی تمامیت قانون حدود را دست نخورده باقی می‌گذارد. این در حالی است که قانون حدود بر اساس اصول بنیادگرایانه مذهبی بنا شده و هر گونه اصلاح می‌بایست کلیت آن را تغییر دهد. سازمان دیده بان حقوق بشر اعلام می‌دارد که پاکستان باید تضمین کند میثاق رفع هر گونه تبعیض علیه زنان که از تمام دولت‌ها می‌خواهد قوانین تبعیض آمیز علیه زنان را تغییر و حذف کنند را با تمام شروطش مورد حمایت قرار دهد. بدین ترتیب پاکستان می‌بایست برای شهادت زن و مرد ارزشی برابر قابل

شده و رابطه جنسی خارج از ازدواج با موافقت طرفین و همچنین ازدواج غیر شرعی را از لیست جرایم بیرون آورد.

سازمان ملل مهار آزار و اذیت

زنان مهاجر را مبرم اعلام کرد

اسوشیتدپرس پرس، ۶ سپتامبر ۲۰۰۶ - سازمان ملل از رهبران جهان خواست تا مساله برخورد ناعادلانه نسبت به مهاجرین زن، جمعیت بسیار وسیعی از انسان‌ها که به طریق بسیار مرموز و خاموشی مورد بهره‌کشی جنسی قرار گرفته و یا به عنوان برده های خانگی مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند را جدی بگیرند.

احمد اوبید، نماینده کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل تاکید می‌کند که همکاری قوی بین کشورهای جهان جهت هرچه بیشتر عادلانه کردن و امن کردن مهاجرت بسیار ضروری و مبرم است. از سوی دیگر، اقدام فوری جهت از بین بردن معضلاتی مانند پایمالی حقوق بشر و نبود امکانات اجتماعی که از دلایل اصلی مهاجرت زنان می‌باشد باید مورد توجه قرار گیرد. بر اساس گزارش سالانه سازمان ملل در رابطه با جمعیت مهاجران جهان، نزدیک به نیمی از مهاجران که ۱۹۱ میلیون نفر می‌باشند از زنان تشکیل می‌دهند. اما با وجود سهم بالای آنان در همکاری و مساعدت به کشور میزبان و همچنین کشوری که از آن مهاجرت کرده‌اند، معمولاً نیازهای آنان نادیده گرفته می‌شود.

گزارش سازمان ملل تاکید می‌کند که قاچاق زنان از کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند برای بهره‌کشی جنسی، سومین تجارت ممنوع بعد از تجارت مواد مخدر و اسلحه می‌باشد. مهاجرت همچنین می‌تواند پیامد زیانباری برای دنیای در حال توسعه داشته باشد. مهاجرت سالانه ۲۰ هزار پرستار و پزشک شایسته از آفریقا، وضعیت بهداشتی این منطقه که به دلیل شیوع بیماری‌های ایدز و مالاریا دارای نرخ بالای تلفات جانی است را بیش از پیش به خطر می‌اندازد. یک گروه بسیار آسیب پذیر زنانی هستند که به عنوان پیشخدمت برای خانواده‌های پولدار کار می‌کنند. بر اساس تحقیقات به عمل آمده، کارگران خانگی به ندرت از حمایت قوانین مدافع حقوق کارگران برخوردار هستند و حتی اجازه سازماندهی نیز به آنان داده نمی‌شود. این مساله شرایط را برای آزار و اذیت آنان، عدم برخورداری از حقوق اولیه و همچنین عدم پرداخت حقوق و یا پرداخت حقوقی ناچیز در مقابل کار طاقت فرسا، آماده می‌سازد. این گزارش از رهبران کشورهای جهان می‌خواهد تا از کارگران خانگی حمایت کنند.

در همین رابطه مساله زنان مهاجر در مرکز توجه گزارش سالانه جمعیت

نفوس سازمان ملل قرار گرفته است. در اواخر ماه آتی نشست مخصوص از طرف سازمان ملل در رابطه با مساله مهاجرت برگزار خواهد شد تا احتیاجات زنان مهاجر برای رهبران جهان شناسایی و ضروری اعلام گردد. این نشست بر تضمین رفع احتیاجات و تضمین حقوق زنان مهاجر از یک سو و نیز به سهم بالای آنان جهت کاهش فقر و گسترش توسعه و پیشرفت بعنوان امری واضح و مبرهن از سوی دیگر تاکید می‌کند.

۹۵ میلیون زن در جستجوی زندگی بهتر کشورهای خود را ترک کرده‌اند، برخی دیگر به دلیل درگیری‌های نظامی در کشورشان و فرار از شکنجه و آزار مجبور به مهاجرت شده‌اند. این زنان سالانه صدها میلیون دلار برای خانواده‌ها و انجمن‌ها جهت تغذیه بهتر، تحصیلات کودکان، اصلاح وضعیت بهداشتی، ساختن خانه و حمایت و تجارت‌های خرد به کشور خود می‌فرستند. در مجموع دست کم ۲۳۲ میلیون دلار توسط مهاجرین طی سال ۲۰۰۵ به کشورهاشان فرستاده شده که ۱۶۷ میلیون از این پول به کشورهای در حال توسعه ارسال شده است. این وجه ارسالی سهم بیشتر و قابل اطمینان تری نسبت به کمک‌های مالی بخشنده های مستقل و انجمن‌های خیریه که دومین منبع سرمایه گذاری خارجی بعد از سرمایه گذاری مستقیم خارجی در این کشورها محسوب می‌شوند را به خود اختصاص می‌دهد. زنان مهاجر، به ویژه پرستاران، کارگران خانگی و نظافتچیان و پرستاران کودک بخش عظیمی از سهم همکاری در کشورهای میزبان را به عهده می‌گیرند که معمولاً مورد توجه قرار نمی‌گیرد. آنان تجربه و حرفه خود را اختیار جامعه قرار می‌دهند، مالیات پرداخت می‌کنند و با اهدای پول به کیفیت زندگی دیگران نیز کمک می‌کنند.

این گزارش به مساله مهاجرت جوانان نیز اشاره می‌کند و با شهادت ده مهاجر جوان متشکل از سه مرد و هفت زن، به چگونگی مهاجرت میلیون‌ها انسان و تحمل مشقات فراوان و خطرانی که آنان در سفر برای دست یافتن به زندگی بهتر مواجه می‌شوند، می‌پردازد.

زنانی که در مراحل بالای

علمی به کار مشغولند با

تبعیض در پرداخت دستمزد

مواجه‌اند

گاردین، ۵ سپتامبر ۲۰۰۶ - بر اساس تحقیقات دانشگاه ایست انجلیا، تبعیض جنسی نقش بسیار عمده ای در شکاف دستمزد بین زنان و مردانی که در مراحل عالی علمی در دانشگاه‌های انگلیس به کار مشغول هستند، بازی می‌کند. تحقیقات خانم سارا کانالی

برای اولین بار فاش می‌سازد که اختلاف پرداخت دستمزد بین زنان و مردان نسبت به سن و سال زنان و این که آنها در چه قسمتی از علوم و در رتبه‌های مقدماتی و یا ارشد به کار مشغول هستند، متفاوت است اما برای ۲۳ درصد از این اختلاف توضیح مناسبی یافته نشده است که می‌تواند به اعمال تبعیض جنسی علیه زنان ربط داشته باشد.

بر اساس تحقیقات وی، حد متوسط شکاف پرداخت دستمزد میان زنان و مردانی که به صورت آکادمیک در حوزه علوم، مهندسی و تکنولوژی به کار مشغولند، هزار پوند می‌باشد که این میزان در رابطه با پروفیسورها به چهار هزار پوند افزایش می‌یابد. این در حالی است که در سال‌های اخیر زنان بیشتری در دانشگاه‌ها استخدام شده‌اند و برابری در میان دانش آموزان علوم رعایت شده است. از سوی دیگر تبعیض جنسی با بالا رفتن مراحل تحصیلی و در حوزه ارشدیت، شدت می‌گیرد به طوری که فقط ۱۶ درصد از پروفیسورهای علوم، زن هستند.

نیال: فقط نیمی از زنان می‌دانند

که کورتاژ امری قانونی است

اینتر پرس سرویس نیوز اجنسی، ۹ سپتامبر ۲۰۰۶ - با شروع قرن بیست و یکم، زنان در نیال بیشتر از هر کشور دیگر هنگام زایمان جان خود را از دست می‌دهند. نیمی از مرگ و میر مادران در بیمارستان‌ها به دلیل کورتاژهای غیربهداشتی و ناامن تخمین زده می‌شود.

تا به امروز ۵۹ هزار زن نیالی توسط پزشکان ماهر در ۱۳۳ مرکز بهداشتی مجوز دار تحت عمل کورتاژ قرار گرفته‌اند. اما بر اساس این گزارش، پایان دادن به کورتاژهای غیربهداشتی ۲۰ سال به طول خواهد انجامید. دولت نیال بعد از سالها فعالیت فعالان مدافع حق کورتاژ و محققین، سرانجام در سال ۲۰۰۲، کورتاژ را قانونی اعلام کرد. امروز کورتاژ تا هفته دوازدهم و اگر بارداری نتیجه تجاوز جنسی باشد تا هفته هیجدهم بارداری و همچنین در صورت موافقت پزشک در زمانی که جان مادر در خطر است و یا جنین ناقص باشد، مجاز است. با این که مراکز مجوز دار از طرف دولت و تشکلهای غیردولتی و یا مراکز شخصی برای کشور ۲۵ میلیونی نیال وجود دارد اما زنانی که به طور ناخواسته باردار هستند هنوز با موانعی مانند عدم آگاهی، وجود مراکز غیربهداشتی، فقر مالی و تابوهای اجتماعی مواجه‌اند.

زنان و طبقه: در چهل سال اخیر چه اتفاقی افتاده است؟

(قسمت اول)

By Stephanie Luce and Mark Brenner
Monthly Review, July-August 2006

برگردان: الف. آناهیتا

ای که ساختار آنان بر اساس جنسیت چیده شده، بوده ایم. در سال ۲۰۰۴، زنان نیمی از همه کارهای مدیریت حرفه ای و کارهای وابسته به این حوزه ها را در دست داشتند و اینها جزو آن دسته از مشاغل می باشند که به صورت مطلق یا جانبی بیشترین رشد زنان را به خود دیده است. زنانی که از این تغییرات بهره برده اند چه کسانی هستند؟

در محیطهای آکادمیک و سیاست عمومی بیشترین توجه متوجه زنانی که دارای مدرک دانشگاهی بودند، شده است. بدین ترتیب این بخش از نیروی کار، شاهد پیشرفتهای چشمگیری بوده است. در حالی که یک زن معمولی در این گروه، ساعتی ۱۵،۴۵ دلار در سال ۱۹۷۳ درآمد داشت، این میزان ۲۰،۱۹ دلار در ساعت در سال ۲۰۰۳ می باشد که از افزایشی ۳۱ درصدی حکایت می کند. در مقایسه، دستمزد یک مرد با مدرک دانشگاهی در همان زمان فقط یک رشد ۱۷ درصدی را تجربه کرد. حد متوسط دستمزد زنان با مدرک دانشگاهی پیشرفته طی همان دوران، با یک رشد ۲۴ درصدی روبرو بوده است. بسیاری از این زنان از استقلال اقتصادی بهره مند شدند و این مساله به آنان اجازه داد که ازدواج را به تاخیر بیندازند و یا به طور کلی از آن اجتناب ورزند. آنها توانستند وارد حوزه های کاری شوند که پیشتر نمی توانستند و از غلبه بر موقعیت شان در حرفه خویش سود بردند. تحقیقات اریک اولین و ریچل دیور که تشخیص دادند در حالی که در کارهای جدید به وجود آمده در دهه ۶۰ جنسیت مهمترین فاکتوری بود که بر اساس آن تصمیم گرفته می شد هر کس به چه میزان حقوق می گیرد، در دهه ۹۰، نژاد به فاکتور بسیار مهمتری تبدیل گشت. به طور روشن، افزایش تحرک زنان کارگر سفید پوست با تحصیلات عالی، یکی از قابل توجه ترین تغییرات چهل سال گذشته است و بهبود یافتن شرایط این گروه از زنان نمی تواند به حساب نیاید. با این وجود، در توصیفات رایج در باره موفقیت آنان، ناگفته های مهمی نیز وجود دارد. اولاً، هنوز موانع زیادی به صورت سقفی شیشه ای در شکل تبعیض در بازار کار برای بسیاری از زنان وجود دارد و زنان

بقیه در صفحه ۱۲

جنسیت طبقاتی که همه زنان را در بر بگیرد وجود دارد؟

چه چیزی برای زنان کارگر در طی چهل سال گذشته تغییر کرده است؟

برای این که از موقعیت امروز زنان کارگر و پتانسیل آن برای یک جنبش جدید آگاه شویم، باید بدانیم در چهل سال گذشته به طور واقعی چه اتفاقی افتاده است و نتایج حاصله از آن چیست. آنچه تا کنون متوجه شدیم این است که یکی از بزرگترین تغییرات، افزایش شرکت زنان در بازار کار می باشد، به ویژه شرکت زنان متاهل که دارای فرزند هستند. بر اساس داده های اداره آمار نیروی کار، در حالی که در سال ۱۹۵۰ فقط یک سوم همه زنان در بازار کار مزدی شرکت داشتند، این میزان در سال ۲۰۰۴، ۶۰ درصد رسید. میزان شرکت زنان متاهل طی همین مدت ۲۴ تا ۶۱ درصد است. شرکت زنانی که دارای کودک زیر سن شش سال هستند در بازار کار مزدی در سال ۱۹۷۵، رقم ۳۹ درصد را در بر می گرفت در حالی که این میزان در سال ۲۰۰۴، به ۶۲ درصد رسید. بیشترین تغییرات بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰ صورت پذیرفت و بعد از آن، تراز شرکت زنان در بازار کار راکد مانده است. ما حتی شاهد شرکت اندک زنان سفید پوست دارای کودک در پایان دهه ۱۹۹۰ تا آغاز دهه ۲۰۰۰ بودیم. اما به نظر می رسد این مساله به دلیل بحران اقتصادی و دشواری پیدا کردن کار، دوام نیافت. مورخان به اختلافات گرایش نژادی به صراحت اشاره کرده اند، این گونه که زنان سیاه پوست همیشه نرخ شرکت بسیار بالاتری در بازار کار نسبت به زنان سفید پوست داشته اند و همچنین آنان بیشتر در دوران زندگی خود کار کرده اند، در حالی که زنان سفید پوست برای آموزش کودکانشان مدتی دست از کار کشیدند. در هر صورت، به طور کلی منحنی شرکت زنان چه سفید پوست و چه سیاه پوست در بازار کار رو به بالا میل داشته است. متأسفانه آمار دقیق و کافی از داده های تاریخی در رابطه با میزان شرکت زنان آسیایی و لاتین در دست نیست.

علاوه بر افزایش نرخ نیروی کار زنان، ما شاهد تغییرات بزرگی در مشاغل ویژه

۱۹۷۰ به ۳۲،۶ درصد در سال ۲۰۰۴ افزایش یافت که این میزان افزایش به طور اساسی دو برابر بیشتر از نرخ مردان بود. اما بعضی مسایل چندان برای زنان تغییر نکرد. زنان هنوز بیشترین مسئولیت در رابطه با کار خانگی، نگهداری و تربیت کودکان و دیگر کارهای مراقبتی را بر عهده داشتند و هنوز میزان زنانی که در فقر زندگی می کردند، بیشتر از مردان بود. در ضمن، در دهه ۹۰ گرایشانی که اصلاح شده بود مانند درجه یکپارچگی شغلی و حرفه ای زن و مرد، یا ساکن ماندن و یا شروع به پس روی کرد. در دهه ۹۰ اختلاف شغلی بین زنان سفید پوست و زنان سیاه پوست افزایش یافت و عدم تساوی پرداخت دستمزد بین زنان با مدرک بالای تحصیلی با آنانی که مدرک دبیرستانی و یا پایین تری داشتند، رو به افزایش گذاشت. شکاف در استخدام زنان جوان سفید پوست و زنان سیاه پوست برای اولین بار آشکار شد. چه چیزی این گرایشات را توضیح می دهد؟

ما در این بحث به این باوریم که بسیاری از این گرایشات می تواند با تغییرات اقتصادی مانند پیشرفت بخش خدماتی و کنار رفتن مشاغل مرتبط به صنعت مانوفاکتوری توضیح داده شود اما بسیاری نیز می تواند به جنبشهای اجتماعی آن زمان مربوط باشد. جنبش زنان دهه های ۶۰ و ۷۰ همراه با جنبش حقوق مدنی، زمینه کار خود را به طور اساسی روی بهبود و افزایش امتیازات بعضی بخشهای طبقه کارگر قرار داد. اما از طرف دیگر این جنبشها نمی توانستند در خلاء عمل کنند. آنان در رابطه با چگونگی شکل دادن به مطالباتشان ناسازگاری درونی داشتند و می بایست پاسخگوی حملات متقابل و واکنشهای سیاسی شدید نیز می بودند. این امر شرایطی را ایجاد کرد که برخی زنان به سودهای بسیار شایانی نایل آمدند اما زنان دیگر موفقیتی کسب نکردند. در حالی که بین زنان دهه ۵۰ و ۶۰ اختلافاتی وجود داشت اما شباهتها بین آنان نسبت به زنان امروز بیشتر است. بعد از چهل سال که از جنبش زنان می گذرد، سودهایی که بعضی بخشها برده اند باعث گسترش اختلاف طبقاتی میان زنان کارگر شده است. این مساله ما را به چالش می گیرد که آیا امکان در نظر گرفتن یک

تابستان چهل سال پیش گروهی از زنان و مردان گرد هم آمدند تا سازمان ملی زنان را تشکیل دهند. وظیفه این سازمان این بود که برای برابری جنسی از طریق آموزش و دعوی حقوقی مبارزه کند. با این که این سازمان تنها تشکلی نبود که برای حقوق زنان مبارزه می کرد اما به سرعت به یکی از معروفترین و بزرگترین آنها تبدیل شد. امروز سازمان ملی زنان بیش از نیم میلیون عضو و بیش از پانصد بخش در سراسر آمریکا دارد. سازمان ملی زنان در زمانی تاسیس شد که میزان ورود زنان به بازار کار مزدی در حال افزایش بود. سازمان ملی زنان منتقدان خودش را داشت، برخی اعتقاد داشتند که این سازمان نژاد و طبقه را مد نظر قرار نمی دهد، بعضی دیگر گفتند سازمان ملی زنان بر استراتژی قانونی لیبرال فمینیسم مانند گذراندن طرح قانون حقوق برابر بیش از حد تمرکز دارد. تعداد زیادی از سازمانهای دیگر که زنان طبقه کارگر و زنان غیر سفید پوست را نمایندگی می کردند، توسعه یافتند که شامل ائتلاف اتحادیه زنان کارگر، سازمان ملی زنان کارگر، اتحادیه ملی زنان کارگر، اجتماع کامپهی ریور می شدند که این سازمانها همراه با تعداد زیادی از تشکلهای دیگر با کمک هم، جنبش زنان دهه های ۶۰ و ۷۰ را پایه گذاری کردند. اشاره دقیق به این موضوع که چه میزان از موفقیتهای این جنبش حاصل سازماندهی و فعالیتهای مستقیم و چه میزان برآمد کوششهای قانونی بوده، بسیار مشکل است اما مساله ای که کاملاً واضح است این می باشد که موفقیت زنان کارگر از دهه ۶۰ تا ۸۰ شاهد تغییرات بزرگی بوده است. موانع قانونی استخدام بر اساس جنسیت و تبعیض در پرداخت دستمزد برطرف شد. تا سال ۱۹۷۰، تبعیض جنسی در استخدام به کار به طور قابل توجه ای - دست کم نسبت به شروع قرن - تنزل پیدا کرد. تبعیض جنسی در پرداخت دستمزد محدود شد، طوری که در سال ۱۹۶۴، دستمزد هر زن در برابر یک دلاری که کارورز مرد در ساعت دریافت می کرد، ۵۹ سنت بود و حال آنکه این نسبت در سال ۲۰۰۴، به ۷۷ سنت در برابر هر دلار رسید.

درصد نیروی کار زنان با مدرک دانشگاهی از ۱۱،۲ درصد در سال

زنان و طبقه: در چهل سال اخیر چه اتفاقی افتاده است

بقیه از صفحه ۱۱
 ماهر هنوز برای ایجاد توازن بین کار و خانواده، ناچار به دادن تاوان در بازار کار هستند. در ثانی، به فاکتورهای مهمی مانند رده بندی و نژاد در تعریف سرگذشت زنان کامیاب اشاره نشده است. هنوز اکثریت زنان کارگر با دستمزد های پایین، کارهای ناپایدار و غیر مطمئن همراه با قدرت نفوذ بسیار کم و عدم مزایای کاری روبرو هستند.

چه چیز عوض نشده است

از سال ۲۰۰۵ میانگین دستمزد در هر ساعت برای همه زنان کارگر ۱۲،۵۰ دلار بود. این میزان برای یک زن مجرد دارای دو فرزند که بصورت تمام وقت کار می کند، صد و شصت درصد خط فقر دولتی را برای یک خانواده سه نفره ارایه می دهد (بعنوان مثال اگر خط فقر را ۱۰ دلار در ساعت در نظر بگیریم، میانگین میزان درآمد یک زن مجرد و دو فرزند برابر با ۱۶ دلار در ساعت است)، نزدیک به شصت درصد همه زنان سیاه پوست و شصت و هفت درصد همه زنان آمریکای لاتین دستمزدشان در هر ساعت پایین تر از میزان بالا می باشد.

اگرچه زنان اکثریت دانشجویان دانشگاه ها را به خود اختصاص داده اند اما این میزان هنوز همه زنان را در بر می گیرد. در سال ۲۰۰۴ فقط ۲۳ درصد از همه زنان بین سن ۲۵ تا ۶۴ سال مدرک دانشگاهی داشتند. برای زنان سیاه پوست در همین گروه سنی، این میزان فقط ۱۴ درصد و برای زنان آمریکای لاتینی تبار تنها ۹ درصد می باشد. این مساله شاید توضیح دهد که وقتی مساله را از روی داده های شغلی بر اساس نژاد بررسی می کنیم، اختلافات را طور دیگری می بینیم. در حالی که ۳۹ درصد از همه زنان سفید پوست و ۴۴ درصد از همه زنان آسیایی در قسمت مدیریت حرفه ای و کارهای وابسته به آن در سال ۲۰۰۴ مشغول به کار بودند، فقط ۳۱ درصد زنان سیاه پوست و ۲۲ درصد زنان آمریکای لاتینی تبار در این بخشها فعالیت می کردند. زنان سهم زیادی در رده های حرفه ای و مدیریت دارند اما هنوز اختلافات مهمی در میان نژادها وجود دارد.

اگر چه شکاف در پرداخت دستمزد در حال کم شدن است اما این به آن دلیل نیست که میانگین حقوق زنان رشد کرده است. در حقیقت، در سالهای اخیر رشد درآمد زنان نسبت به نرخ تورم

حتی حرکت آهسته هم نداشته است. اختلاف بین دستمزد زنان و مردان در حال کم شدن است فقط به این دلیل که حقوق مردان سریعتر از حقوق زنان تنزل پیدا کرده است. در ضمن، حتی اگر بعضی از گروه های زنان قادر بودند تا به مشاغلی با حقوقهای بالاتر از حد متوسط نایل آیند اما آنها در طول زمان نگهداری از کودکانشان، درآمد قابل توجه ای را از دست می دهند. بررسی بنگاه تحقیقاتی مسایل زنان نشان می دهد که زنان بین مقطع سنی ۲۶ تا ۵۹ سال، فقط ۲۷۳،۵۹۲ دلار درآمد در عرض ۱۵ سال داشته اند، این در حالی است که یک مرد با حقوق معمولی در همان سن و سال، ۷۲۲،۶۹۳ دلار (با ارزش دلار ۱۹۹۹) در همان دوره زمانی درآمد داشته است. این تحقیقات عنوان می کند که حتی اگر اختلاف ساعتی پرداخت دستمزد بر اساس جنسیت، ۷۷ درصد در هر زمانی باشد (زنان در هر ساعت تنها ۷۷ درصد حقوق مردان را دریافت می کنند)، اما شکاف جنسیتی در طول تمام زندگی بسیار اساسی و مهمتر است که در این مورد (بررسی بنگاه تحقیقاتی مسایل زنان) ۳۸ درصد می باشد. اگر چه آمار و ارقام اخیر نشان می دهد که شکاف دستمزد در هر ساعت کار برای زنان جوان کارگر در حال کم شدن است، با حد متوسط میزان اختلاف دستمزد که ۸۴ سنت است، این مساله روشن نمی شود که این یک تغییر برای نسلی است و یا بطور ساده فقط الگویی از عایدی یک سیکل زندگی را معرفی می کند.

زنان هنوز اولین مسئول جهت بزرگ کردن کودکان و کار خانگی هستند. اگر چه تعداد مردانی که با کودکان خود تنها زندگی می کنند و تعداد مردانی که به طور کلی از کودکان خود نگهداری می کنند، افزایش یافته است اما هنوز شکاف عظیم بین ساعت کاری که پدران و مادران برای نگهداری کودکان تقسیم می کنند، ادامه دارد. بر خلاف عقیده عمومی که تصور می کند پدران جوان زیادی بازار کار را به خاطر نگهداری از فرزند رها کرده اند، میزان شرکت پدران دارای کودک زیر سن سه سال در بازار کار ۹۵ درصد است، بالاتر از هر گروه دیگری! حتی هنگامی که هر دو والدین کودک به کار بیرون از خانه مشغول هستند و پدران نیز در وظیفه نگهداری کودک سهیم هستند، مادران خیلی بیشتر از پدران به مشاغلی با ساعات کاری قابل اعتنا روی می آورند تا قادر باشند کودکان خود را به مدرسه ببرند و برگردانند و یا بتوانند در زمان بیماری کودک از او نگهداری کنند. طبق داده های اداره آمار نیروی کار، زنان کارگر با کودکان کم سن و



سال، بیشتر از دو برابر ساعات روزانه خود نسبت به همسرانشان برای انجام کارهای اولیه کودکان وقت صرف می کنند. مردان بخش بسیار اندکی از مسئولیتهای خانه را انجام می دهند اما آنها هنوز به طور متوسط نصف کارهای انجام شده توسط همسرانشان را انجام می دهند. با افزایش تعداد زنانی که وارد بازار کار می شوند، مردان سهم خود را در انجام کار خانگی تا حدودی بالا برده اند اما این شکاف در حال نزدیک شدن است زیرا زنان به طور کلی مجموع ساعات کاری خود را تنزل داده اند. در حالی که شرکتها به زنان برای نگهداری کودکانشان مدتی مرخصی می دهند اما بر اساس آمار، زنانی که از این امکانات استفاده کرده اند مجبور به پرداخت تاوان اقتصادی شده اند، به خصوص زنانی که در حوزه مشاغل حرفه ای فعالیت می کنند. این مساله می تواند دلیل این باشد که زوجهایی که به طور حرفه ای کار می کنند، اعتماد بیشتری به سرویس خدمتکاران خانگی که زنان دیگر هستند، نشان می دهند.

دستمزدهای پایین و مسولیت بیشتر زنان در مقابل کودکان مساله ای است که ثابت باقی مانده است و بدین ترتیب زندهای بیشتری نسبت به مردان در فقر زندگی می کنند

این مساله بسیار مهم است که بیشتر محققان اعتقاد دارند خط فقر دولتی بیش از حد پایین است و نمی تواند به درستی موقعیت واقعی زندگی را منعکس کند. یک سوم زنان در خط فقر یا ۲۰ درصد پایین تر از خط فقر دولتی زندگی می کنند. در حالی که روی هم رفته نرخ فقر زنان سرپرست خانواده در دهه های اخیر تنزل یافته است اما هنوز دو برابر این میزان برای همه خانواده ها، متعلق به هر دسته نژادی می باشد. علاوه بر این، از سال ۲۰۰۱، درصد زنان سرپرست خانواده که در فقر زندگی می کنند افزایش یافته است. امروز ۲۰ درصد از زنان سفید پوست سرپرست خانواده و تقریباً یک سوم همه خانواده ها که سرپرست آن یک زن از هر نژادی می باشد، در فقر زندگی می کنند. تقریباً ۴۰ درصد از همه زنان سیاه پوست و آمریکای لاتینی تبار سرپرست خانواده انقدر عایدی ندارند که جوابگوی نیازهای

اصلی آنان باشد. چه چیزی زنان را در فقر نگه داشته است؟

یکی از مهمترین دلایل، حقوق پایینی است که در بازار کار به زنان پرداخت می شود. حقوق متوسط زنان در مشاغلی که بیشترین کارکنان آن زن هستند بسیار پایین است. همانطور که باربارا اهرنریچ در کتاب "نیکل اند دایم" اشاره کرده است، ریاضیات نمی تواند آن را محاسبه کند اما زنانی که تلاش می کنند به

مشاغلی با حقوق بالاتر که به داشتن مدرک تحصیلی مشروط نیست، حرکت کنند با موانع واقعی روبرو می شوند. برای مثال، اگر چه برنامه هایی تلاش می کنند زنان را وارد کارهای غیر سنتی کنند اما هنوز زنان بسیار اندکی در کارهای مربوط به صنعت مانوفاکتوری و ساختمانی مشغول به کار هستند. زنانی هم که در این حوزه ها مشغول به کار هستند، معمولاً با آزار و اذیت و انزوا در محل کار روبرو می شوند که احتمالاً بسیاری از آنان به طور دست جمعی این مشاغل را رها می کنند. اما اعمال تبعیض در مشاغل واقعیتی نیست که فقط به تجارت مانوفاکتوری و ساختمانی تعلق داشته باشد. طبق گفته استهفان رز و هیدی هارت من، حتی در حصار مشاغلی که زنان و مردان به یک میزان مشغول به کار هستند، زنان در ردیف کسانی قرار می گیرند که حقوق پایین تری دریافت می کنند. مشاغلی که بیشترین کارکنانش زن هستند، به طور آشکار شبیه مشاغلی است که در دهه ۴۰ زنان در آنان غلبه داشتند مانند پرستاری، کمک پرستاری، ماشین نویسی و سرکتری. ادین پاداویک و باربارا رسکین نیز اشاره می کنند که در حالی که زنان در دهه های ۷۰ و ۸۰ برای رفع تبعیض در به کار گماردن زنان گامهای بلندی برداشتند اما دهه ۹۰ با رکود مواجه بود (همچنین گرایشاتی برای یکپارچه کردن و انضمام جهت رفع تبعیض بر اساس نژاد در دهه های ۶۰ و ۸۰ وجود داشت اما این نیز در دهه ۹۰ به عقب برگشت).

نه تنها بعضی حوزه های کاری هنوز به طور شدیدی بر اساس جنسیت جدا شده بلکه، پرداخت دستمزدها بین زن و مرد نیز هنوز در کارهای مشابه، اختلافات زیادی را نشان می دهد. به طور مثال، یک سرایدار که معمولاً مرد است، در هر ساعت حقوقی برابر با ۱۰،۰۰۰ دلار در سال ۲۰۰۴ دریافت می کرد در حالی که پیشخدمت و خدمتکار که مشاغلی می باشند که به میزان برابر با سرایدار به ورزشدگی و مهارت احتیاج دارند، در ساعت ۸،۶۷ دلار درآمد داشتند. تعمیر کاران ماشین و کمک پرستار به یک اندازه مهارت نیاز دارند اما یک تعمیر کار ماشین حقوقی معادل ۱۶،۶۴ دلار در ساعت در سال ۲۰۰۴ درآمد داشت و در مقابل یک کمک پرستار تنها ۱۰،۵۳ دلار دریافت می کرد. (ادامه دارد)

رویدادهای هنری

لیلا جدیدی

سخن روز

"مرگ خیلی آسان می‌تواند الان به سراغ من بیاید، اما من تا می‌توانم زندگی کنم نباید به پیشواز مرگ بروم، البته اگر یک وقتی ناچار با مرگ روبرو شوم - که می‌شوم - مهم نیست. مهم این است که زندگی یا مرگ من چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد." (صمد بهرنگی)



صمد همیشه زنده است.

سی و هشت سال پیش صمد بهرنگی به دریا پیوست. آموزگار مبارز ایرانی در دوم تیرماه سال ۱۳۱۸ در تبریز بدینا آمد. او از سال ۱۳۳۶ معلم روستاهای آذربایجان شد و به مدت ۱۱ سال به بچه‌های روستاهای ممقان، قدجهان، آذرشهر، گوگان و آخیرجان درس داد. صمد یکی از نخستین پیشگامان جنبش نوین انقلابی ایران بود. او به اتفاق فدایی شهید بهروز دهقانی در شاخه تبریز سازمان چریکهای فدایی عضویت داشت.

قصه‌های صمد تنها برای بچه‌ها نبود، او برای همه می‌نوشت و با دید دقیق و تیزبین خود مسایل مربوط به تعلیم و تربیت را نقد می‌کرد. صمد داستان نویس، محقق، مترجم و شاعری مبارز بود که هنگام درگذشت اش تنها ۲۹ سال داشت.

غلامحسین ساعدی شاهکار صمد بهرنگی را زندگی اش می‌دانست و می‌گفت: "او تمام مدت در حال یاد گرفتن و یاد دادن بود. در نقد بی‌رحمانه قضاوت می‌کرد. فحش نمی‌داد. مسخره نمی‌کرد و فقط نشان میداد که چقدر اهمال کاری شده است."

شاملو از صمد به عنوان "چهره‌ی حیرتانگیز تعهد" یاد می‌کند. او می‌گوید: "هیچ چیز در هیچ دوره و زمانه‌ای همچون «تعهد روشنفکران و هنرمندان جامعه»، خوفانگیز و آسایش برهم‌زن و خانه خراب‌کن کژیها و کاستیها نیست. فقدان او خلأیی

جبران‌ناپذیر برای ما به وجود می‌آورد."

صمد معلم ماست. او همیشه زنده است.

نمایش آتش جادویی در فستیوال شاو

فستیوال شاو در اوتاریو (کانادا) که در سال ۱۹۶۲ تاسیس شد، نام خود را از نمایش کارهای برنارد شاو و دیگر نویسندگان عصر او گرفته است. در سال ۲۰۰۰ این فستیوال گسترش داده شد و نمایشنامه‌های دیگری که ماجراهای آن بین سالهای ۱۸۵۶ و ۱۹۵۰ یعنی، دوران حیات جورج برنارد شاو روی داده را نیز به نمایش گذاشت. یکی از این نمایشنامه‌ها "آتش جادویی" نام دارد که لیلیان گروگ نویسنده آن است. با کارگردانی جکی ماکسول، این نمایشنامه در فستیوال شاو تا ۸ اکتبر به روی صحنه خواهد بود. نمایشنامه مذکور اولین بار در سال ۱۹۹۷ به روی صحنه برده شده است. داستان عمیق و شاعرانه این نمایشنامه ماجرای زندگی یک خانواده اتریشی است که در سال ۱۹۴۲ در دوره حکومت پرون به آرژانتین مهاجرت می‌کند.

منتقدین، این نمایشنامه را به خاطر قدرت تصویر شریط و صحنه‌های واقعی ستوده اند و معتقدند که خلق چنین اثری در آمریکای شمالی بسیار کمیاب و بی نظیر است. نویسنده و کارگردان هر دو برای ادای واقعبینانه با جدیت بی نظیری در تهیه این نمایشنامه کوشیده‌اند.

از همین رو "آتش جادویی" تا کنون در فستیوال شاو بسیار مورد استقبال قرار گرفته است.

"عصر مدرن" عنوان آلبوم

جدید باب دیلین

باب دیلین به تازگی آلبومی به بازار فرستاده به نام "عصر مدرن". در این آلبوم هنرمند ۶۵ ساله آمریکایی در باره دوران کنونی جهان از هر دری سخنی رانده است. باب دیلین، ستاره سالهای ۶۰ آلبوم عصر مدرن را با همان سبک قدیمی زمزمه کرده. آخرین آلبوم او در روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به بازار آمده بود. منتقد روزنامه یو اس ای تودی می‌نویسد: "تنها ۳۰ ثانیه طول می‌کشد که متوجه شویم در حضور یک نابغه هنری قرار گرفته ایم." او ادامه می‌دهد: "آلبوم جدید دیلین شامل برخی از ترانه‌های صریح عاشقانه، نکته‌های انسانی و تحلیلهای سیاسی و خشک اما شوخ، خیالی و باعث خاراندن سر است، بعضی وقتها هم همه این مشخصات در یک ترانه جمع شده است." آلبوم جدید دیلین مجموعه ترانه‌هایی است که اشعار آن در دل جامعه ریشه دارد.

هنر سانسور شده دوران خاتمی

از دید مجلس ارتجاع

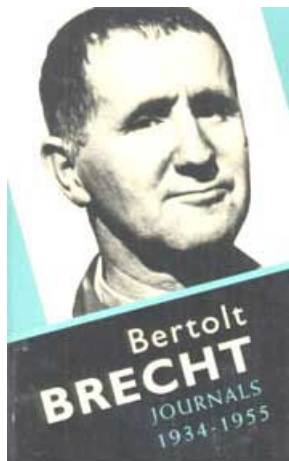
به تازگی کمیته‌ی تحقیق و تفحص مجلس ملاها از وزارت ارشاد دوران خاتمی گزارشی تهیه کرده است که موج گسترده‌ای از اعتراض را در رسانه‌ها و محافل فرهنگی و هنری در پی داشته است.

در این گزارش، فعالیتها و سیاستهای فرهنگی ۴ سال از دولت خاتمی در زمان وزارت احمد مسجدجامعی (۱۳۸۱-۱۳۷۸) مورد ارزیابی قرار گرفته است. گزارش کمیته‌ی تحقیق با لحن تند و شدیدی بر اغلب فعالیتهای فرهنگی این دوران خط بطلان می‌کشد و به این نتیجه می‌رسد که: "بخش قابل ملاحظه‌ای از تولیدات نه تنها در راستای اهداف و سیاستهای فرهنگی نظام مقدس جمهوری اسلامی شکل نگرفته بلکه، از محتوای سوو فرهنگی و ضد فرهنگی برخوردار بوده است." در گزارش مجلس ارتجاع، تولیدات سینمایی در دوران خاتمی که از زیر صد تیغ سانسور رد شده اند، ضد دین، غرب‌زده و ضد اخلاق ارزیابی شده است.

به همین مناسبت در جشن خانگی سینما، سینماگران از فرصت استفاده کرده و واکنشهای تندی نسبت به این گزارش نشان دادند. منتقدان، گزارش مجلس را سیاسی، غیرمنصفانه و فاقد مدرک و سند مشخص می‌خوانند.

امسال، سال برشت

۵۰ سال از درگذشت برتولت برشت یکی از برجسته ترین اندیشه‌پردازان ادبی، نمایشنامه‌نویسان و شاعران آلمانی سده‌ی بیستم گذشت.



نمایشنامه‌های برشت توسط هنرمندان گروه‌های هنری آلمان و جهان بروی صحنه رفته و آثار او مورد بازنگری تازه ای قرار گرفتند. نمایشنامه‌های او در تئاتر "برلیناله انسامل" روی صحنه برده شد و "اپرای سه شاهی" از جمله آثار با ارزش او، به اجرا درآمد.

برشت که در دوران حیات خود با اندیشه‌پردازان مارکسیست و هنرمندان چپ زمانی خود در ارتباط تنگاتنگ و تبادل نظر بود، دست به طراحی تئاتر "روایی - دیالکتیکی" زده بود. در همین راستا در سال ۱۹۲۸ قطعه‌ی "اپرای سه شاهی" را با موزیک "کورت وایل" به روی صحنه برد. این قطعه بیش از ۲۵۰ بار بر روی صحنه رفت.

قابل توجه است که از سال ۱۹۹۰ و فرو ریختن دیوار برلین و وعده‌های بازار آزاد و ادعای پایان سوسیالیسم، کمتر سخنی از برشت و نمایشنامه‌های او از جانب سیاستمداران به میان می‌آمد. در دوران جنگ سرد اکثر سیاستمداران و منتقدین ضد کمونیست آلمانی با بی توجهی و یا انتقاد از برشت تلاش کردند او را از خاطر مردم محو کنند. در این راه، آنها بر انتخاب برشت برای کار و زندگی در آلمان شرقی که آن را تحت نفوذ سیاستهای استالین می‌دانستند، سرمایه گذاری کردند تا چهره او را لکه دار کنند.

جشنواره فیلم تورنتو

سی و یکمین دوره جشنواره فیلم تورنتو با حضور بازیگران سرشناس و فیلمهای مطرح کار خود را آغاز کرد. تهیه کنندگان هالیوود امیدوارند که حضور در این فستیوال معتبر، مقدمه‌ای برای فتح جوایز اسکار سال ۲۰۰۷ باشد.

در جشنواره امسال فیلمهایی چون "بابل" با شرکت برد پیت، "پدنام" با بازیگری دانیل کریگ (جیمز باند جدید)، "تمام مردان شاه" با حضور شان پن و جود لا و "مرگ یک رییس جمهور" که فیلمی تخیلی درباره ترور جورج بوش، رییس جمهوری آمریکا است حضور دارند.

سازندگان فیلم تخیلی "مرگ یک رییس جمهور" می‌گویند که این فیلم تاثیر جنگ علیه تروریسم آمریکا را به خوبی نشان می‌دهد.

جنیفر لوپز، خواننده و هنرپیشه سرشناس نیز با فیلم "آوازه خوان" که در آن با مارک آنتونی، همسر خواننده خود ایفای نقش کرده، در بخش جانبی جشنواره حضور خواهد داشت.

این فستیوال تا ۱۶ سپتامبر ادامه دارد.

بقیه در صفحه ۱۴

امسال پس از گذشت نیم قرن از درگذشت او، "سال برشت" خوانده شد و آثار او به طور "رسمی" بازنگری گشت. مقامات و سیاستمداران آلمانی به آثار او توجه ویژه ای نشان دادند.

به روزنامه دیلی میرور گفته است که ساخت و پخش چنین فیلمی می تواند منجر به تلاشهای واقعی برای ترور رییس جمهوری آمریکا شود.

چاپ کتاب "سلام مامان" در

ایتالیا

کتاب "سلام مامان" نوشته حمید زیارتی که چندی پیش در ایتالیا منتشر شد اکنون با استقبال بسیاری روبرو گشته و جوایز مختلفی را از آن خود کرده است. این کتاب درباره تاریخ چند دهه اخیر ایران به ویژه وقایع قبل و بعد از قیام است. نویسنده در این کتاب از زبان پسر بچه یک خانواده ۵ نفره، اتفاقات مهم تاریخی این سالها را مطرح می کند. داستان کتاب سرگذشت پسری است که از زبان او خواننده با تاریخ چند دهه اخیر ایران، وقایع قبل و بعد از قیام آشنا می شود. کتاب در بخشهایی حالت گزارش - تاریخی به خود می گیرد و در بخشهایی به توصیف آداب و رسوم ایرانی می پردازد. "سلام مامان" در حال حاضر زیر چاپ سوم قرار دارد.

نجیب محفوظ، پدر رمان عرب، درگذشت

نجیب محفوظ، نویسنده بزرگ جهان عرب، صبح روز چهارشنبه ۳۰ اوت در سن ۹۴ سالگی در بیمارستانی در قاهره درگذشت. او نخستین نویسنده عرب بود که جایزه ادبی نوبل را دریافت کرد. فروتی، خلاصیت و شوخ طبعی از جمله ویژگیهای نجیب محفوظ بود. نجیب محفوظ در نزد روشنفکران عرب و همچنین مردم کوچه و بازار از محبوبیت زیادی برخوردار بود و به همان اندازه نیز مورد تنفر افراط گرایان اسلامی قرار داشته و دارد. نام وی سالیان سال در فهرستهای سیاهی قرار داشت که قرار بود ترور شوند. در ماه اکتبر سال ۱۹۹۴، محفوظ ۸۳ ساله در خانه اش مورد سووقصد قرار گرفت و بر اثر ضربات چاقو به شدت مجروح شد اما در نهایت جان بدر برد.

نجیب محفوظ در دهه شصت و هفتاد میلادی از پرداختن به موضوعات انتقادی اجتماعی چشم پوشید و کوشید که با زبانی سمبلیک به موجودیت انسان و پرسشهای مربوط به آن بپردازد. این گرایش را از جمله می توان در رمانهای "راه" و "خانهی قایقی" دید.

او درباره آثارش می گوید: "رمانهای من، افکار من و آنچه که از آن الهام می گیرد، بر محور قاهره می چرخد، به ویژه محلات قدیمی آن که خودم در آنجا زندگی کرده ام."

محفوظ در مجموع بیش از ۳۰ رمان نوشته و با توجه به فعالیتهای پیگیر و خلاقیت او، جای تعجب نیست که از وی به عنوان پدر رمان عرب یاد می شود. از شماری از آثار او نیز فیلمهای سینمایی و یا سریالهای تلویزیونی تهیه شده است.

از اوشین تا

بندیکت

شانزدهم

منصور امان

در جمهوری اسلامی سواری گرفتن از باورهای دینی برای رساندن قافله ی قدرت و ثروت به سرمنزل مقصود، مذهب اصلی به شمار می آید و مومنان این آیین را - مُستقل از این که در کشیدن چار پایه قدرت از زیر پای یکدیگر، چه تابلویی به سینه آویخته باشند - می توان بر هر مرکوبی که توانایی چند تاخت سواری دادن داده باشد، مُستاق و به وفور نشان کرد.

جنجال اخیر پیرامون سُختان پاپ، یک از این رهوارهای آماده است که "عُلمای اسلام" اعم از "روشنفکر دینی" و "سُنت گرای ولی فقیهی" به یکسان حاضر نیستند نشیمنگاه خود را از آن محروم کنند. در مُسابقه جریحه دار شدن احساسات و ارسال پوزه بند به واتیکان، ولی فقیه و "جبهه مشارکت اسلامی"، آیت الله جنتی و حُجت الاسلام کدیور از یکدیگر سبقت می جویند. آنها پاپ بندیکت شانزدهم را به "توهین"، "تحریف"، "راه انداختن جنگ صلیبی" و جُز آن مُتهم می کنند و افزوده بر این، اطمینان می دهند که گفته های رهبر کاتولیکها "توطئه سیاسی" است و از این رو مُتفق القول هستند که توضیحات بعدی وی را نباید کافی دانست.

پیرامون آن چه که به گُربه رقصانی دینی مربوط می شود، رشته وحدت در جمهوری اسلامی از سلمان رُندی تا اوشین (قهرمان یک سریال تلویزیونی ژاپنی) و از کاریکاتورهای دانمارکی تا بندیکت شانزدهم امتداد یافته است. هر چند در این میان، پالان خر مُراد علاوه بر نقش و نگار مصالح بومی و منطقه ای، به خورجین "نو اندیشی دینی" هم تنوع یافته باشد.

۲۹ شهریور ۸۵

برادری سوسیالیسم

چاوز و دولت

جمکرانی احمدی نژاد

لیلا جدیدی

در سیزدهمین اجلاس گروه جی ۱۵ که در هاوانا تشکیل شد، چاوز بار دیگر بر پشتیبانی همه جانبه خود از جمهوری اسلامی تاکید کرد. رییس جمهور ونزوئلا فراتر از ابراز خرسندی از مواضع "قاطعانه" احمدی نژاد در برابر آمریکا، از فعالیتهای هسته ای جمهوری اسلامی نیز حمایت کرده و به وکالت از رژیم ولایت فقیه آن را "صلح آمیز" خواند.

شاید به نظر برسد که آقای چاوز علم غیب دارد و می تواند فعالیتهای هسته ای رژیم را که پس از سه سال بررسی هنوز برای آژانس بین المللی انرژی اتمی صلح آمیز بودن آن اثبات نشده، "صلح آمیز" ببیند. از طرف دیگر می توان این گونه تصور کرد که وقتی چاوز احمدی نژاد را "برادر خود تا ابد" می خواند و احمدی نژاد "احساس می کند برادری یافته است"، بدین معناست که "سوسیالیسم" او و حکومت ولایت فقیه شباهتهای نزدیکی به هم دارند.

اما متاسفانه حکومت جمهوری اسلامی تاکنون زحمت رسیدگی به وضعیت طبقات فرودست را به خود نداده و از این رو آنچه اسباب این برادری و اشتراک را فراهم آورده در واقع بیشتر باید در منافع و اهداف مشترک در سیاست خارجی دید. آنها هر دو برای تبدیل شدن به یک قدرت منطقه ای تلاش می کنند و در این مسیر هر دو از ابزار مشابهی استفاده کرده اند: نفت، فعالیتهای هسته ای (که در دستور کار چاوز نیز قرار دارد) و بحران آفرینی از راه جنگ افروزی در کشورهای همسایه (جمهوری اسلامی در عراق و چاوز در کلمبیا). پیشبرد این اهداف هم از کانال شعارهای ضد امپریالیستی که مورد پسند مردم ستمدیده می تواند قرار بگیرد است.

گماشته ولی فقیه در سخنرانی خود در اجلاس کوبا، صلح و ثبات پایدار را مشروط به سه عنصر "عدالت خواهی، اخلاق و معنویت و حفظ کرامت انسانی" دانست. از آنجایی که صلح در برنامه و ثبات در چشم انداز او و رژیمش جایی ندارد، بنابراین می توان نتیجه گرفت، تمام تلاشهای رژیم در راستای نفی این سه عنصر پیش می رود.

۲۵ شهریور ۸۵

بقیه از صفحه ۱۳

کارگردان مکزیکی برنده جایزه اول

فستیوال فیلم تورنتو

"آله خاندرو گومز مونته ورده"، کارگردان مکزیکی با اولین فیلم خود "زیبا" توانسته است جایزه اصلی فستیوال فیلم تورنتو را از آن خود کند. فیلم زیبا (bella)، داستان ملاقات دو نفر در نیویورک و تاثیرشان بر زندگی یکدیگر را بیان می کند. این فیلم جایزه اصلی جشنواره "انتخاب مردم" را کسب کرده است.

کارگردان مکزیکی "زیبا" به شوخی گفت: "امیدوارم این یک رویا نباشد و من فردا سر کلاس از خواب بیدار نشوم."

انتشار آلبوم جدید بیانسه با انرژی

زنانه

بیانسه، خواننده و هنرپیشه موفق آمریکایی به تازگی آلبومی جدید به نام B'Day منتشر کرده که مخفف Birthday است. در ماه دسامبر امسال هم قرار است که فیلمی به اسم dream girl (دختران رویایی) با بازیگری او روی پرده سینماها بیاید. بیانسه آلبوم جدید خود را با یاری دوازده نوازنده زن ضبط و تهیه کرده زیرا به گفته خودش قصد داشته که انرژی زنانه را دور خود جمع کند. این خواننده، تینا تورنر، یکی از بزرگ ستارگان عالم پاپ و راک را الگو و سرمشق خود می داند و گفته است که بیش از هر چیز تحت تاثیر نیرو و انرژی این خواننده قرار گرفته است.

بیانسه تا کنون برنده چند جایزه معتبر "گرمی" بوده و چند ترانه او تا به حال در صدر ترانه های پر فروش روز قرار داشته اند. یکی از بزرگترین آرزوهای او به دست آوردن جایزه اسکار است.

فیلم "مرگ یک رییس جمهور"

"مرگ یک رییس جمهور" یک فیلم تخیلی تلویزیونی است که با موضوع ترور جورج بوش، رییس جمهوری آمریکا ساخته شده است. این فیلم که در بریتانیا توسط شبکه More4 و به کارگردانی گبریل رنج ساخته شده، از بازیگران حرفه ای و افکنه های کامپیوتری برای خلق تصویر ترور رییس جمهوری آمریکا در حین تظاهرات ضد جنگ در سال ۲۰۰۷ استفاده می کند. سازندگان این فیلم تخیلی ۹۰ دقیقه ای می گویند که برای نشان دادن اثرات جنگ علیه تروریسم بر آمریکا، این فیلم را تهیه کرده اند.

مخالفان فیلم می گویند که ساخت چنین فیلمی غیر مسوولانه است.

جان بیر از مرکز نظارت بر برنامه های تلویزیونی Media watch در این باره

گزارشی از کارگران بازخریده شده

«عدالت خواهان چه منصف ناظرانی در به مسلخ رفتن شرافت شریف ترینها هستند؟!»

شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۸۵ - ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۶

اسماعیل محمد ولی

منبع: ایلنا

چهره‌ها انگار در آینه‌های کوژ... مردم همه از کابوسی بیرون آمده‌اند یا "قائم‌شهر"، خود کابوس است و من به آن پا گذاشته‌ام؟ لازم نیست پی آدرسی را بگیرم یا در خانه‌ای را بکوبم. توی خیابان، تک تک رهگذران از نمونه‌هایی هستند که در شهری معمولی و اوضاعی عادی باید مدت‌ها به دنبالشان گشت. قائمشهر، شهر کارگران صنعتی است. آنها طی سالیان به دور کارخانجات نساجی سقفی برای زندگی زدن و اینجا "شهر" شد. سه نسل از کارگران ماهر صنعتی (تکنسین) هر صبح با صدای سوت کارخانه که در تمام شهر می‌پیچید، از خواب بیدار می‌شدند و حالا که دیگر، دم صبح صدایی از کارخانه‌ها به گوش نمی‌رسد، مردم در ادامه کابوشان زندگی می‌کنند و شاید به این طریق زجر بیکاری و گرسنگی و آوارگی و ویرانگرتر از همه، درد فرزندان‌شان را تاب می‌آورند.

پیرمرد می‌گفت: «می بینم که دخترم پنهانی کجا می‌رود، چه کنم وقتی نمی‌توانم حتی شکمش را سیر کنم...؟ خدا می‌داند که گناه نیست اگر هم او را بسوزانم و هم خودم را.» به خاطر می‌آید که بدن آدم مواد سوختنی زیاد دارد. به گمانم بدن کارگران قائمشهر بسیار زیاد. جرقه‌ای می‌خواهد.

یکم: کنار خیابانی در شهرک "یثرب" می‌ایستیم. از نمای همشکل خانه‌ها پیداست که در شهرکی سازمانی هستیم. راهنمای من که خود از کارگران بازخرید شده نساجی است کامیون‌ها و تاکسی‌هایی که در مقابل خانه‌ها پارک شده‌اند را نشان می‌دهد و می‌گوید «کارگرها توی این چهارسال بیکاری خانه‌هایشان را به اینها فروخته‌اند.»

از ماشین پیاده می‌شوم و در پیاده‌رو به مرد میانه سالی بر می‌خورم که پانزده سال در کارخانه شماره یک نساجی قائمشهر کار کرده و دست آخر سابقه خدمتش را به چهار - پنج میلیون تومان فروخته و آمده است بیرون؛ «چهار سال پیش مدیران کارخانه هر روز ما را در نمازخانه جمع می‌کردند و می‌گفتند:

حالا اگر بروید لااقل یک پولی گیرتان می‌آید اما دو ماه بعد دیگر پولی نمی‌ماند تا بازخریدتان کنیم. ما را می‌ترساندند. سه ماه - سه ماه حقوق نمی‌دادند. حتی وعده و وعید می‌دادند که طرح نوسازی صنایع به زودی اجرا می‌شود و سر یک سال همه شما برمی‌گردید سر کار سابقتان. من فکر کردم این پول را می‌گیرم و یک کاسی راه می‌اندازم... بی‌سوادم، تجربه کار آزاد را هم نداشتم. همیشه کارم توی کارخانه بود و یک حقوق بخور و نمیری آخر ماه می‌گرفتم. پول بازخریدی ام تمام و کمال توی بازار سوخت و بدهی بالا آوردم. مجبور شدم خانه‌ام را بفروشم و همین‌جا توی خانه خودم مستاجر شوم.»

همینکه او شروع می‌کند به حرف زدن آرام آرام کارگران دورمان حلقه می‌زنند: «بگو مدیرعامل خودش گفت یک سال دیگر همه‌تان را برمی‌گردانیم سرکار... حالا چهار سال گذشته می‌گویند چشمتان کور. چرا باز خرید شدید؟» یکی دیگر می‌گوید «تهدیدمان کردند... اینها را گفتی؟ تهدید کردند اگر نرویم بدون پول بازخریدی، اخراجمان می‌کنند.»

می‌گویم چهارسال است که از کارخانه بازخرید شده‌اید. چطور سراغ کار دیگری نرفتید یا سابقه بیمه‌تان را تکمیل نکردید؟ یکی از کارگران که بیست سال سابقه کار در کارخانه شماره یک نساجی را دارد می‌گوید «من از شانزده سالگی که پدرم مرد به جای او به سرکار آمدم و هر ماه حق بیمه دادم. حالا در چهل سالگی که به من کار دیگری نپدیدند تا بیمه‌ام کنند. کی حاضر است من چهل ساله را استخدام کند که سابقه بیمه‌ام تکمیل شود؟ می‌روم عملگی سر ساختمان‌ها... یکی دیگر از کارگران که هجده سال در کارخانه شماره سه نساجی کار کرده می‌گوید: «صبح زود می‌رویم دور میدان برای کارگری ساختمان... شاید در هفته دو روز کار گیرم بیاید.» می‌گویم «اینطور اگر خوش شانس باشید شاید هفته‌ای ده هزار تومان دریاورید. چطور زندگی می‌کنید؟» همان کارگر می‌گوید «پول نان زن و بچه ام هم نمی‌شود. من چهار تا بچه دارم که سه تایشان محصل‌اند. بزرگ شده اند، قد کشیده‌اند. خجالت می‌کشند روپوش‌ها و مانتوهای مدرسه‌ی سه - چهار سال پیش را بپوشند. کفش و لباس معمولی هم که تکلیفش روشن است.»

زن میانسالی کمی آن‌سوتر کنار شوهرش ایستاده. ابتدا آرام اما همینکه توجه من را می‌بیند با شرم می‌گوید «پنجشنبه غروب‌ها می‌روم میدان میوه و تره بار سبزی‌ها و میوه‌های لپیده و گندیده را جمع می‌کنم و می‌آورم برای بچه‌هایم... بچه‌ها چی می‌فهمند نداری یعنی چی؟» شوهرش چشم غره می‌رود تا ساکتش کند. توجه زن را به

همسایه‌ها که دورتادور ایستاده اند جلب می‌کند. یکی از همین همسایه‌ها می‌گوید «چه کارش داری آقا رحیم؟ مگر زن من چه کار می‌کند؟ هر پنجشنبه آخرشب می‌رود بازار روز میوه جمع می‌کند. همه ما مثل همیم.» آقا رحیم می‌گوید «این حرفها گفتن ندارد.» به من می‌گوید «بنویس من که بیست سال توی کارخانه کار کردم چرا حالا باید لنگ نان شیم باشم و از روی زن و بچه ام خجالت بکشم؟»

کارگرها راه می‌دهند که یکی از همکارانشان جلو بیاید. او بیست سال در



فریاد چیزی بگوید. راه می‌دهند که بیاید جلوتر: «اینهمه که می‌گویند مهرورزی و عدالت اجتماعی و کمک به بندگان خدا... من مانده ام که کدام بندگان خدا. مگر من بنده خدا نیستم؟ همکار من بعد از یک عمر جان کندن و حق بیمه و مالیات دادن بنده خدا نیست اما اگر یک اتفاقی در یک کشوری آن سر دنیا بیافتد مردمش می‌شوند بنده خدا و کمک می‌کنند مشکشان حل شود؟ این عدالت اجتماعی پس کجا باید برقرار شود؟ عدالت اجتماعی همین است. کدام مهرورزی؟ هرکس از راه می‌رسد و هرچه به دهانش می‌آید برای یک مشت عین خودش می‌گوید و به به و چه چه تحویل می‌گیرد. پس چرا من پیش هر مسئولی می‌روم به من جواب نمی‌دهند و می‌گویند که به ما مربوط نیست؟ این یعنی مهرورزی؟ پیش استاندار رفته‌ام، فرماندار و خیلی از مقامات شهر رفته‌ام...»

کارگر دیگری می‌گوید «خیال می‌کنند ما گدائیم. وعده و وعید صندوق قرض‌الحسنه و وام می‌دهند... وام مهرضا و فلان و بیصار. وام برای خودش خوب است که بگیرند و بخورند و راست راست راه بروند و شعار بدهند. ما کار می‌خواهیم. شغل می‌خواهیم. ما اگر کار داشته باشیم می‌زور بازویمان خرجمان را درمی‌آوریم و به هر حقوق بخور و نمیری راضی هستیم. چرا بیست

بقیه در صفحه ۱۶

کارگرها راه می‌دهند که یکی از همکارانشان جلو بیاید. او بیست سال در

کارخانه شماره دو نساجی کار کرده و پس از بازخریدی و عدم تمدید اعتبار بیمه‌اش با بیماری دخترش مواجه شده: «یک دختر شانزده ساله دارم. کم‌درد دارد. نمی‌دانیم از چیست... دکترها می‌گویند باید آزمایشات دقیق انجام بدهد اما این کارها هزینه دارد و من با پول عملگی شکم پنج تا بچه ام را هم نمی‌توانم سیر کنم. پول ندارم معالجه اش کنم. بردمش دکتر و پنج - شش هزار تومان ویزیت دادم. گفتند باید بروم "ام آر آی" اما ندارم. شب و روز به پشت افتاده. پاهایش اختیار بدنش نیست... شب و نصف شب دردش که شروع می‌شود گریه میکند "بابا من را ببر دکتر". می‌روم توی حیاط می‌نشینم که صدایش را نشنوم... با کدام پول بمرمش؟ از کی قرض بگیرم؟ از همسایه‌ام که وضعیتش از من بدتر است؟ بیاید خانه ما را ببینید. یک پتو انداختیم و رویش نشستیم. هرچه داشتیم در این چهار سال بیکاری فروختم. خانه‌ام را هم فروختم و آمدم چند کوچه بالاتر مستاجری. به صاحبخانه‌ام گفته‌ام که پول اجاره خانه‌های عقب افتاده را از روی پول پیش خانه کم کند و باقی‌اش را بدهد که یک‌جور این بچه را درمان کنم. بعدش کجا آواره شویم خدا عالم است.»

کارگر دیگری که شانزده سال در کارخانه شماره دو نساجی کار کرده می‌گوید: «پسر دوازده‌ساله‌ام پارسال افتاد و دستش شکست. دکتر برایش گچ گرفت اما استخوان بچه ام بد جوش خورد... حالا می‌گویند باید دکتر

گزارشی از کارگران باز خرید شده

بقیه از صفحه ۱۵

هزار کارگر را از کارخانه انداختند بیرون؟ انداختند بیرون که بیایند دستشان را مثل گداها دراز کنند و از اینها وام بگیرند؟ نساجی را تکه تکه کردند. کوچک کردند و حالا فقط سیصد - چهارصدتا کارگر را نگه داشته‌اند اما آنها را هم مثل ما تحت فشار گذاشته‌اند و بهشان حقوق نمی‌دهند تا برونند و از اساس کارخانه را خراب کنند. هر روز هم اسم کارخانه را عوض می‌کنند تا کارگران امیدوی به بازگشت به کار نداشته باشند. یک روز تابلو میزنند "طبرستان" یک روز تابلو "سایا" را میزنند و خودشان هم نمی‌دانند که می‌خواهند با این کارخانه چه کار کنند. امروز تابلوهای را می‌کنند و فردا باز یک تابلو دیگر نصب می‌کنند. همه کاری میکنند غیر از راهاندازی کارخانه. همین حالا بروید یک پارچه فروشی در خود قائم شهر که یک روزی به همه ایران پارچه می‌فرستاد. یک نمونه پارچه ایرانی هم پیدا نمی‌کنید. همه وارداتی است. اینها چرا به جای واردات کارخانه را راه نمی‌اندازند؟ حتما آقایانی که توی تهران نشسته‌اند یک نفعی از این واردات می‌برند...»

زنی که کنار شوهرش ایستاده بود از میان جمع زن دیگری را نشان می‌دهد. «شما چرا حرف نمیزنی؟ مگر شوهرت تو و بچه‌هایش را نگذاشته و رفته؟» زن از این خطاب نامنتظره جا می‌خورد. با لکنت شروع می‌کند «بیست و یکسال توی نساجی شماره دو کار کرد بعد باز خرید شد و یک پولی بهش دادند. همان پول را کم کم خوردم و هی گفتم امروز کارخانه راه می‌افتد و فردا راه می‌افتد... پارسال دم عید یک میلیون تومان از پول مانده بود. برداشت و گفت میروم تهران برای کار. رفت و از آن موقع به بعد هیچ خبری ازش نشد. نمی‌دانیم زنده اس یا مرده. من ماندم و چهار تا دختر دم بخت...» به گریه می‌افتد و به سختی از میان جمع خودش را رد می‌کند. یکی از کارگرها آهسته می‌گوید «چهارتا دختر جوان... از هفده سال دارد تا بیست و دو سال. دیروز همینجا داشت خودش را میزد که دختر کوچکم دو شب است که خانه نیامده و به ما میگفت برویم دنبالش. من نمی‌توانم همه چیز را بگویم...»

دوم: توی شهر که گشت می‌زدیم به نظرم آمد اینهمه بنگاه معاملات ملکی برای یک شهر "صرفا توریستی" هم زیاد است. این دلایان در یک شهر کارگری چه کار می‌کنند؟

صاحب بنگاه معاملات ملکی پشت میزش نشسته بود و با تلفن حرف می‌زد. منتظر ایستادم. همراهم کمی پس از من وارد شد و یکی از آشنایانش را در ردیف صندلی‌های انتهایی بنگاه دید. به طرف او رفت و ایستاد به سلام و علیک. دلالت که کارش با تلفن تمام شد گفتم که برای چه کاری به قائمشهر آمده ام و سؤالم را پرسیدم «بعد از تعطیلی نساجی وضعیت فروش مسکن چه تغییری کرده؟ از مشتریان کارگری را می‌شناسید که به خاطر از دست دادن شغل حاضر باشد خانه‌اش را ارزان بفروشد؟» سردستی و بی‌حوصله جواب داد «نه آقا. من خبر ندارم. بفرمایید بیرون» بیش از من انگار خودش از لحن و کلامش یکه خورد و آرامتر - شاید برای جبران - مثالیکنه که نگران تلف شدن وقت من باشد ادامه داد «شما باید تشریف ببرید در خیابان روبروی کارخانه گونی بافی. آن طرف‌ها از اینجور موردها زیاد پیدا می‌شود. چندتا بنگاه هم آنجا هست...»

داشتم می‌رفتم بیرون و به همراهم اشاره کردم که بیاید. هنوز در کار احوالپرسی بود. وقتی آمد گفتم که اینجا چنین موردی سراغ ندارند و برویم جای دیگر. گفت «چطور ممکن است؟ همکار من همین الان توی بنگاه نشسته و با خریدار خانه اش قرار دارد.» ناگهان همه چیز روشن شد. مرد دلالت که تازه فهمیده بود همشهری‌اش راهنمای من است برای توجیه نک و ناله‌ای کرد و توضیحاتی داد که نشنیدیم. راهنما همکارش را صدا زد و با هم به بیرون از بنگاه رفتیم.

مردی که برای فروش خانه اش آمده بود، بعد از بیست و یک سال کار کردن در نساجی شماره دو قائمشهر، تحت فشار مدیرانش به اجبار زیر برکه باز خریدی اش را امضا کرده بود و اینک او بود که در آستانه چهل و پنج سالگی، با بیست و یک سال سابقه بی‌ثمر بیمه تامین اجتماعی به کارگر ساده ساختمانی بدل شده بود. پرسیدم: «بعد از چهارسال بیکاری چرا حالا به فکر فروش خانه‌ات افتادی؟» با مکث و تردید حرف می‌زد... انگار که بغض راه گلویش را گرفته باشد «گرفتاری، پسر...» همکارش که بهت من را می‌بیند می‌گوید: «دور از جان، هم سن شماست.» دست می‌گذارد روی شانه‌ی مرد و دلاریاش می‌دهد: «شفا می‌دهد به حق ابوالفضل.» مرد برای انکار بغضش سمت دیگری را نگاه میکند و همکارش رو به من می‌گوید: «بعد از دانشگاه رفت سربازی و هنوز یک ماه از پایان خدمتش نگذشته بود که فهمیدند مریض است. "مریضی بد" هر بار شیمی درمانی اش هشتصد هزار تومان خرج دارد.» مرد بی آنکه روبرگرداند، بی حواس و پراکنده خاطر مثل اینکه با هوا حرف بزند می‌گوید «فقط شیمی درمانی نیست

که... کلی داروی دیگر... اصلا باید بستری شود. سه میلیون تومان به مردم بدهکارم. ماهی صد هزار تومان قسط وام دارم. همین یک خانه مانده بود. دیروز یکی از نزول خورها جلوی زن و بچه گرفتم به باد کتک... کلافهام. صبحی آمدم بنگاه و گفتم هرچقدر می‌خرند بفروش. نامرد به نصف قیمت می‌خواهد بفروشد... زن و بچه‌ام را به خاطر هفت میلیون تومان دارم آواره می‌کنم» دستش را می‌گذارد روی صورتش. دیگر کار از کار گذشته شانه‌هایش میلرزند «بچه‌ام جلوی چشمم...»

نمی‌دانم در این موقعیت باید چه کار کنم. مثل دلک‌ها دستگاه ضبط صدا را بالا گرفته‌ام و مجسمه‌وار به زمین خیره شده‌ام. چند دقیقه‌ای می‌گذرد و هیچکدام از ما حرفی نمی‌زنیم مگر راهنما که هرازگاهی با خودش می‌گوید: «درست می‌شود انشاءالله!»

مرد دلالت بیرون می‌آید و با داد و هوار می‌گوید: «بنده خدا ده دقیقه است که آمده» متوجه آمدنش نشده بودیم. این "بنده خدا" را از پشت شیشه بنگاه می‌بینم. هرگز هیچ دو برادری تا این حد به هم شبیه نبوده‌اند که دلالت و خریدار! همراهم می‌گوید «می‌بینی؟ برادرش را آورده که دوتایی خانه را از چنگ این بیچاره دربیآورند... اگر می‌توانست چندماه صبر کند پانزده میلیون می‌فروخت.»

سوم: کنار یکی از کوچه‌های روستای "تلوک" دیدیمش. پاچه‌های شلوارش را بالا زده بود و داشت بی توجه به ما می‌گذشت. پیدا بود از شالیزار می‌آید. برایش دست تکان دادیم که بایستد. می‌گفت بیست و دو سال در نساجی شماره دو کار کرده و بعد از باز خریدی همه پولش را به اضافه پول خانه‌اش خرج ازدواج چهار تا از فرزندانش کرده و حالا او مانده و خانه‌ای اجاره‌ای و سه فرزند دیگر که همگی دخترند.

می‌گوید «دیگر چیزی از ما باقی نمانده. کارخانه که خوابید، همه شهر خوابید.» او بسیار دیرتر از همشهری‌انش جذب نساجی شده بود «تا سی سالگی کشاورزی می‌کردم. بعد همه زمین‌هایم را فروختم و در شهر خانه خریدم و کارگر نساجی شدم. بعد از بیست و دو سال گفتند خوش‌آمدی. بیرونم کردند.» در مورد کاری که حالا در سن پنجاه و هشت سالگی انجام می‌دهد سؤال می‌کنم «توی زمین‌های مردم کارگری می‌کنم... با این سن مجبورم توی زمین‌های مردم کار کنم. تازه آنها هم دلشان به رحم که می‌آید هر هفته دو سه روز به من کار می‌دهند. روزی چهار هزار تومان.»

از اوضاع زندگی اش سؤال می‌کنم «دلتم آنقدر از درد پر است که نمی‌دانم چطور بگویم... دخترم دانشجوی دانشگاه آزاد است. هر روز می‌رود سوادکوه. روزی سه هزار تومان کرایه

ماشین دارد. در این دوسالی که دانشجو شده من حتی نتوانستم کرایه ماشینش را بدهم چه رسد به شهریه... نمی‌دانم از کجا...» خودش را کنترل می‌کند. آهسته‌تر، حرف‌های پراکنده‌ای می‌زند اما تاب نمی‌آورد «می‌بینم که دخترم پنهانی کجا می‌رود. چه کنم وقتی نمیتوانم حتی شکمش را سیر کنم...؟ خدا میداند که گناه نیست اگر هم او را بسوزانم و هم خودم را.» به گریه می‌افتد «این درد را به کی بگویم؟ به من می‌گوید تو نمی‌توانی شکم من را سیر کنی... من چطور از او انتظار نجابت داشته باشم؟»

چندین بار صدای ضبط شده‌اش را می‌شنوم تا کلمات را از میان گریه‌اش تشخیص بدهم: «من می‌دانم. گفته‌اند. دیده‌ام. دخترم سوار ماشین... دختر من! می‌برندش بیرون ازش استفاده می‌کنند. این برای چیست؟ برای فقر است. دانشجویان را یک آدم همسن خودت می‌برد و ازش استفاده می‌کند. این وقتی شکمش گرسنه است من بهش چه بگویم؟ وقتی اینها کارم را از من می‌گیرند یعنی می‌خواهند دختر من که یک عمر کارگری کرده ام به لجن کشیده شود. وقتی داریم توی لجن زندگی می‌کنیم معلوم است پای من هم گیر می‌افتد. اینطوری است که جامعه ما می‌شود لجن‌زار و دختر من می‌شود همه کاره. حالا فلان حاج‌آقا که می‌رود بالای منبر می‌گوید دلیل فساد فلان است و فلان است؛ اما من که دارم توی این لجن زندگی می‌کنم می‌بینم همه اینها به دلیل نداشتنم است. نداری. بیکاری... کی باید جواب بدهد؟!»

او تنها کسی است که با شهامت در مورد اعتراضات کارگری چند سال پیش قائمشهر سخن می‌گوید: «ما برای اعتراض به وضعمان به فرمانداری قائمشهر رفته بودیم که ناگهان دیدیم نیروی انتظامی و ضد شورش آمدند و برای ترساندن ما رگبار هوایی بستند. بعد ماشین‌های ارتشی آمدند و با یک "تورهای" مخصوصی ما را مثل حیوان جمع کردند و تحویل دادند. چرا؟ من رفته بودم که بگویم نان ندارم. که زن و بچه ام گرسنه‌اند. من که بی‌سوادم جریانات سیاسی چه می‌فهمم چیست؟ من با یک عمر کارگری عامل بیگانه‌ام؟ می‌خواهم براندازی کنم؟! من می‌گویم نان ندارم آنها مثل حیوان می‌اندازند داخل تور.»

حرف‌هایش هنوز تمام نشده بود. دائم می‌گفت و ترجیح‌بندش اضافه می‌کرد «اینها را که بنویسی فایده‌ای به حال ما دارد؟» جواب نمی‌دادم. جوابی نداشتیم که بدهم. کلمات چطور می‌توانند درد یک شهر را منعکس کنند؟ از کلمات من کاری ساخته نیست.

فاتالیسم یک آدمکش سابقه دار

منصور امان
وقتی حُجّت الاسلام دُرّی نجف
آبادی، داستان کل جمهوری
اسلامی قتل اکبر محمدی و
فیض مهدوی را با "حق بودن
مرگ" توضیح می دهد، این گفته
را نه تنها یک هشدار بلکه،
تهدیدی مُستقیم باید ارزیابی کرد.
آقای دُرّی نجف آبادی همان
کسی است که از موضع وزیر
اطلاعات "کابینه اصلاحات"، با
استدلالهایی مُشابه، ماموران خود
را برای سلاخی داریوش فروهر،
بریدن پستان پروانه اسکندری و
طناب کش کردن مُحمد مختاری
و مُحمد جعفر پوینده، راهی کرد.
فاتالیسمی که آقای دادستان در
توضیح مرگ آخرین قربانیان
دستگاه امنیتی - قضایی تبلیغ می
کند، نقش او در چرخه ی
تبهکاری سازمان یافته دولتی را
نیز به خوبی به تصویر کشیده
است. صرف نظر از این که حُجّت
الاسلام دُرّی نجف آبادی در
لحظه ردای کدام پُست قضایی یا
امنیتی را به دوش افکنده باشد،
خود را عزیزی می داند که می
تواند به گونه انحصاری پیرامون
"حق" یا ناحق بودن مرگ
دیگران تصمیم بگیرد و آن را به
اجرا بگذارد. در این چارچوب
فکری، قوانین و مقرراتی که او بر
حسب وظیفه شغلی نمایندگی می
کند، ارزشی بیشتر از تزیینات
سودمند یک بالماسکه ی دایمی
در عالیترین رده های تصمیم
گیری "نظام" نمی یابد.
بی پروایی خونسردانه آقای دُرّی
نجف آبادی برای به تمسخر
گرفتن رویه های حقوقی زیر
عنوان تعیین "حق" و جبری و بی
اهمیت دانستن مرگ مُخالفان و
دگراندیشان، از جمله ویژگیهایی
است که او را به مقام یک امر
سابقه دار تبهکاری دولتی بر
کشیده است.
او در جایگاه یک مسوول قضایی،
با شانه بالا انداختن علنی در برابر
قتل دو زندانی سیاسی، آمادگی
خود و رووسایش برای ادامه دادن
به این جنایات و پُشتیبانی از آن را
مورد تأکید قرار داده است.

۲۸ شهریور

به همین
دلیل در
پیکان همه
جنایاتی که
جمهوری
اسلامی
طی ۲۷
سال بر
مردم ایران
روا داشته
است، قتل
عام و
کشتار
دسته



جمعی زندانیان سیاسی در سال ۶۷
قرار دارد. رویدادی که پایدار،
شجاعت و مقاومت مردمی در مقابل
بی رحمی حکومت را نشان می دهد و
حماسه های مقاومت آن سینه به
سینه نقل می شود. خاوران تبدیل به
آرامگاه غول پیکران قصه ها شده
است.

اما به قول شاملو «نه جهان به آخر
رسیده است و نه قرار است که
سلطنت جابرانه ابلیس برای ابد بر
پهنه زمین مستقر بماند»

اما رویداد سال ۶۷ تنها تقابل جنایت
با حماسه و مظلومیت نیست، رویدادی
است که باید دادخواهی شود. بنابراین
هر سال در مرداد و شهریور، زمان
پیمان بستن با عزیزانی است که در
گلزار خاوران آرمیده اند. پیمانی با
بازماندگان آنها که نخواهیم گذاشت
این جنایت فراموش شود و نیز نمی
گذاریم که آمران و عاملان آن آرام
بگیرند.

بر یکی از پلاکاردهای همایش زنان
در ۸ مارس امسال در تهران نوشته
شده بود: «جهانی دیگر ممکن است»
حضور انبوه جوانان، دانشجویان و
مردم روز جمعه ۹ شهریور در خاوران
و بر مزار قربانیان کشتار سال ۶۷ پیام
ساختن ایرانی دیگر به همه اعلام می
کند. حضور گسترده مردم در کنار
مادران، همسران و فرزندان دریا دلان
خفته در خاوران، علیرغم دستگیری،
ایجاد رعب و وحشت، بازتابگر عزم
استوار مردم برای رهایی از نظام جهل
و جنایت حاکم بر ایران است. پیام این
همایش به گمان من این
است: سلطنت جابرانه ولایت فقیه نابود
می شود.

برچیده شدن بساط ظلم و جور حکام
ایران خواست عاشقان بی قرار آزادی
است که در سیلابهای بهاری کورتا
کردند و در برابر سوالهای کوتاه
جلادان به دالان مرگ کشیده شدند.
در گرانبگاه چنین پیامی است که همه
رویدادی هفته، ماه و سال برجسته می
شود.

در برابر تندر می ایستند، خانه را
روشن می کنند و می میرند. «شاملو»

سخن کوتاه بود، اعدامشان کردند گلزار خاوران سمبل شقاوت «خمینی»

زینت میرهاشمی
منبع: یادداشت هفته تارنمای
دیدگاه

تاریخ: شهریور ۸۵

یادداشت هفته بنا بر رسم معمول،
باید به رویدادهای پی آمده در طی
هفته بپردازد. اعتراض کارگران به
تغییر قانون کار، له شدن مردم
ایران زیر فشار فقر و افزایش
استثمار و بردگی و ... قربانی کردن
مردمی برای حفظ نظام جهل و
جنایت.

اما بر تارک همه اینها، یک
رویدادی ذهن مرا بیش از همیشه
و در فراسوی همه رویدادهای
جاری به خود مشغول می دارد و
نمی توانم از آن بگریزم. گرچه
حول آن در ماه جاری بسیار نوشته
شده و سروده شده، اما باید آن قدر
نوشت و آن قدر با صدایی بلند
فریاد زد تا گوشه ای از جنایاتی که
به فتوای خمینی و عاملان آن که
هنوز بر کرسی قدرت سوار هستند
صورت گرفته، روشن شود و شاید
همه کسانی که هنوز موضعی
صریح در محکومیت آن نگرفته اند
شرم کنند.

تا زمانی که آمران و عاملان این
جنایت علیه بشریت، محاکمه
عادلان و علنی و با حضور همه ی
شاهدان نشوند، ابعاد آن روشن
نخواهد شد. پس این وظیفه مرا بر
آن می دارد که یادداشت این هفته
را بر رویدادی قرار دهم که اگر چه
نزدیک دو دهه از آن می گذرد اما
فراموش نشده و نخواهد شد و
هرگز اجازه نمی دهیم آتشی که از
آن جنایت در درون هر انسان
شرافتمندی برافراخته شده خاموش
شود. آتشی که سند زنده جنایت
یک حکومت استبداد مذهبی است.

به یاد قتل عام شدگان تابستان ۶۷ و آرمیدگان در خاوران

جعفر پویه
امروز (آدینه)، خانواده و بازماندگان قتل عام
تابستان ۶۷ در گلزار خاوران گرد خواهند آمد.
می آیند، پیر و جوان، زن و مرد، دختر و پسر،
دوست و رفیق و آشنا، با چشمانی نمناک و یاد و
خاطره هایی که در تابستانی گرم و تپیده نا تمام
ماند. تصمیم دارند که مهربان باشند با یکدیگر، به
تسلای خویش آمده اند و دل پراشوبشان
برافروخته تر می شود. در حین مهربانی غمگینند،
پر از خشمی که با سایندن دندان به هم آترا فرو
می خورند، سالهاست که فرورخورده اند. به
یکدیگر لیخند می زنند و حال هم می جویند،
همچون خویشاوندی، عزیزی که مدتی است از
هم دور بوده اند.

خفته گان ... نه! همیشه زندگان خاوران، مهربان،
تنگ هم، بدون پروای جنسیت و قومیت و سن و
سال در زمینی که ملک آنان شده است غنوده اند.
مهربان تر از این نمی شود. پس چرا بازماندگان
با یکدیگر مهربان نباشند، احوال هم نجویند و
یادبودهایی که در دل دارند را یک بار دیگر با هم
قسمت نکنند؟ زیباست این جمع زیبا پسند. بر
خاکی که زیباییان مردم گوشه و کنار این دیار را
گرد هم آورده است، جز این هم نمی توان بود.
هرچند جلاد به خیال خود آنان را کشته است اما
اکنون از همیشه زنده ترند، پر طراوت و شادمان.
می گویند نه، به لباسهای رنگین جوانانی که با
خاطره آنان روئیده اند نگاه کنید. به رنگ گلهایی
که هر طرف پراکنده است دقت کنید، صورت
مادران و خواهرانی که هر چند با سیلی گلرنگ
شده است را نظاره کنید تا دریابید که این خاطره
ها حذف شدنی نیست. هیچ کس و هیچ مقامی
نمی تواند آنرا از این دلها بزداید. به امید واقعیت
بخشین به رویاهای رنگین آنان، "کسانی که
تابستان شان هرگز پائیز نمی شود"، گرد آمده اند
و نه به نجوا که با صدای بلند حضورشان اعلام
می کنند: جلاد ننگت باد!

ننگت باد از این همه بی شرمی، ننگت باد که
گلهای بستان این مردم را تاب دیدن نداشتی و
داس آلوده ی فتوای تو یاس خوش بوی و رنگ
مردم را درو کرد. اما با خاطره و یاد و راهشان
که در دلهای هزاران، می شکوفد و عطر می
پراکند چه می کنی؟

آنجا که دست هیچ جلادی را یارای رسیدن
نیست، جوانه های آرزو می بالند و به بار می
نشینند تا در روز موعود به پای میز محاکمه ات
بکشند و داد بیدادهای رفته به مردمی را از تو
بستانند. جمعهای شکل گرفته در خاوران و هر
مکان بی نام و نشانی که گلهای ما در آن آرمیده
است، به تو یادآوری می کند که این داغ هرگز
فراموش نخواهد شد و بیدادیت را دادخواهان سزا
خواهند داد.

یاد همه به خون خفتگان تابستان ۶۷ "مرداد و
شهریور" را گرمی می داریم و جانفشانی آنان را
ارج می گذاریم. به همه گردآمدگان در خاوران
برای روشن نگاه داشتن چراغ خاطره عزیزانمان
درد می فرستیم. ۱۰ شهریور

خاتمی در آمریکا، ویتربینی از اجناس دست دوم

دست و پا زدن با خاتمی

گامهایی به ضرر مردم ایران

جلسه سازمان ملل و درگیری رژیم و آمریکا

منصور امام بازاریابی حُجت الاسلام خاتمی در سفر غیر رسمی خود به ایالات متحده با کسادِ روبرو شده است. وی که از دیر باز شهرت "ویتربینی جمهوری اسلامی" را یدک می کشد، با عرضه ی اجناس کهنه ای که پیشتر و در دوران ماموریتهای رسمی اش به نمایش گذاشته بود، نتوانست مشتریان مُفیدی را به پیاده رو بکشد.

چرا این روزها خاتمی رییس جمهور پیشین و بس تدارکچی "اصلاح طلبان" که در دوران ریاست خود با پس گردنیهای باند خامنه ای ساخت و دم نزد، مانند احمدی نژاد، پادوی جدید خامنه ای میل وافری به سیر و سفر پیدا کرده است؟ آیا فرا رسیدن موعد اجرای قطعنامه شورای امنیت با این سفرها ارتباط دارد؟ خاتمی از یک سو جا پای خود را برای سفر به واشنگتن باز می کند و از سوی دیگر در سمینار سازمان ملل در ژانین شرکت می کند تا اطمینان دهد: "ایران اشتیاق و علاقه ای به ساخت بمب اتم ندارد."

جمهوری اسلامی برای فرار از فشارهای در راه، همه درهایی که باز گذاشتن شان بی خطر است را گشوده تا با حبله گری، جامعه جهانی را فریب داده و افکار عمومی را مخدوش کند.

برای پیشبرد این کار چه کسی بهتر از خاتمی که در فریبکاری آزمایش خود را با موفقیت پس داده است. او نقشی که در دوران "مردمسالاری دینی" و "جامعه مدنی" بازی کرد را امروز چند پله پایین تر دوباره عهده دار شده است. خاتمی و دیگر مزدورانی که می گویند: "به فن آوری هسته ای تولید آب سنگین دست یافته ایم" (علی عسگری)، "ممکن است ملت ما از دولت بخواهند سلاح هسته ای داشته باشد" (محمدرضا باهنر) و "به پیشرفتها و دست آوردهای جدید در عرضه هسته ای دست یافته ایم" (غلامحسین الهام)، سوراخها را پر می کنند.

وظیفه مشترک خاتمی و باهنر، ارسال پیامهای متناقضی است که با آن جامعه جهانی و افکار عمومی گمراه و به بازی گرفته شوند. این یعنی همان تاکتیکهای گذشته که امکان هشت سال صدارت خاتمی و تحویل بی دردسر آن به احمدی نژاد را فراهم کرد.

مثالی هست که می گوید، یک بار گفتی باور کردم، بار دوم گفتی شک کردم، بار سوم که گفتی فهمیدم دروغ می گویی!

۴ شهریور

زینت میرهاشمی چند روز قبل از پایان مهلت قطعنامه شورای امنیت برای توقف غنی سازی اورانیوم از طرف رژیم، افتتاح پروژه آب سنگین در اراک اعلام می شود. در حالی که وضعیت مردم از نظر فقر، بیکاری و نابسامانی هر روز بد تر می شود، سرکوب زندانیان شدت بیشتری می یابد، هر روز شاهد روکردن برگرهای بیشتر از طرف رژیم در رابطه با پروژه اتمی هستیم. احمدی نژاد که با وعده «بردن پول نفت» بر سر سفره های خالی زخمکشان به رئیس جمهوری ولایت فقیه منصوب شد، روز به روز «خبرهای» ناخوش و ماجراجویانه می دهد. خامنه ای روز سه شنبه ۳۱ مرداد وعده دیدن «ثمرات شیرین» ایستادگی در رابطه با پرونده اتمی را داد. ولی فقیه از تشکیل حکومت اسلامی و منشور عمل بین نیروهای اسلامی صحبت کرد. وی علاج همه دردها را تشکیل حکومت اسلامی دانست.

به فاصله چند روز بعد از سخنان خامنه ای، مجتمع تولید آب سنگین (شنبه ۴ شهریور) توسط احمدی نژاد افتتاح می شود. بر اساس نظرات کارشناسان، با «کمک آب سنگین می توان پلوتونیوم لازم برای سلاحهای اتمی را بدون نیاز به غنی سازی بالای اورانیوم تهیه کرد.» دیکتاتوری ولایت فقیه با این گونه برگ رو کردنها در مقابل آمریکا و غرب، آنهم قبل از پایان مهلت شورای امنیت، این پیام را به طرفهای خارجی می دهد که جمهوری اسلامی را به عنوانی «قدرتی» در خاورمیانه قبول کنید. جنگ خونین اسرائیل در لبنان و نقش جمهوری اسلامی در این ماجرا و همزمانی آن با قطعنامه شورای امنیت، صحبتهای احمدی نژاد در رابطه با حذف اسرائیل از روی زمین، پشتیبانی سخاوتمندانه از حزب الله لبنان و سرانجام اعلام رسیدن به بهره برداری از آب سنگین، در خدمت تبدیل تهدیدها به فرصتها برای رژیم است.

جمهوری اسلامی با این سیاستها هارترین جناح امپریالیسم را به میدان جنگ دعوت می کند. رژیم از شکاف احتمالی در شورای امنیت و نیز این که تحریمها کارساز نخواهد بود، استفاده کرده و بازوها و ابزارهای قدرت خود را به نمایش می گذارد. قدرت نمایی که مردم ایران در آن هیچ دخالتی نداشته و تنها آسیبهای احتمالی ناشی از آن را باید تحمل کنند. با این تفاسیر یک روز باید منتظر باشیم تا بمب «اسلامی» برای دفاع از «امت اسلام» و برای تحقق «اتحاد جماهیر اسلامی» و برای امنیت «حکومتهای اسلامی» ساخته شده و به عنوان «پیشرفت ملل اسلامی» اعلام شود.

جعفر پویه نشست سالانه مجمع عمومی سازمان ملل متحد این روزها در نیویورک برقرار است. احمدی نژاد، پادو باندیهای قدرت در رژیم جمهوری اسلامی نیز در این نشست حضور دارد. او در حالی در مجمع عمومی ظاهر شد که دولت آمریکا به هیات همراه او ویزا نداد و مجبور شد به تنهایی به نشست مجمع عمومی برود.

از جانب دیگر، جرج بوش، رییس جمهور آمریکا صحنه را طوری چیده است تا بتواند حداکثر استفاده را از فرصت به دست آمده بکند و با حمله ی همه جانبه، احمدی نژاد و رژیمش را مانع صلح و ثبات معرفی کند.

این جلسه به محل درگیری لفظی بین جمهوری اسلامی و دولت آمریکا تبدیل شده است و هر کدام سعی دارد تا دیگری را متهم به زورگویی و برهم زدن نظم بین المللی کند. در ابتدا جرج بوش با حمله به جمهوری اسلامی خطاب به مردم ایران گفت: "ایالات متحده به شما احترام می گذارد، ما به ایران احترام می گذاریم. ما تجلیل می کنیم تاریخ تمدن قدیمی شما را، فرهنگ پویای شما را و کمکهای شما را به تمدن جهانی ... بزرگترین مانع در مسیر آینده شما حکمرانانان هستند که می خواهند آزادی را از شما دریغ دارند و از منابع کشور شما، از بیت المال شما برای کمک به تروریستها و پیشبرد برنامه های هسته ای خودشان و تولید سلاحهای هسته ای استفاده کنند." این حرفها در حالی از جانب جرج بوش زده می شود که هنوز خاطره کودتای ۲۸ مرداد از ذهن مردم ایران پاک نشده است. هنوز ظلم و ستم حکومت پهلوی که مورد حمایت همه جانبه آمریکا بوده است در یادها هست و نمی توان تنها با گفتن چند جمله این گونه سر آنها را شیره مالید.

اما احمدی نژاد نیز به همین شیوه اما غیر مستقیم، دولت آمریکا را مورد حمله قرا می دهد و می گوید: "عدهای در هزاران کیلومتر دورتر از کشور خود سرزمینهای دیگران را اشغال کنند. در امور آنان دخالت نمایند و بر منابع نفتی و غیر نفتی و گذرگاههای حیاتی آنان مسلط شوند و عدهای در خانه خود روزانه بمباران شوند، بچههای آنان در خیابانها و کوچههای وطن خود کشته شوند و خانههای آنان ویران شود. بعضی قدرتها با افتخار از تولید سلاحهای اتمی نسلهای دوم و سوم

بقیه در صفحه ۱۹

۱۵ شهریور

جلسه سازمان ملل و درگیری رژیم و آمریکا

راه کوتاه حزب الله از تقسیم دلار تا ندامت تلویزیونی

بقیه از صفحه ۱۸
خبر می‌دهند. آنان این سلاحها را برای چه می‌خواهند؟ و آیا مردم این کشورها راضی‌اند سرمایه‌های آنان صرف تولید اینگونه سلاحهای مخرب شود؟"

او نیز در حالی این حرفها را می‌زند که رژیم اش میلیاردها دلار توسط مافیای عبدالقادرخان صرف به دست آوردن ابزار و ادوات ساخت بمب اتمی کرده است اما کارگران و زحمتکشانی که ماهها حقوق دریافت نکرده اند، پی در پی تظاهرات و اعتراضات خیابانی سامان می‌دهند و با تحصن در مقابل ادارات حکومتی سعی در دریافت حقوق معوقه خود دارند را توسط نیروهای امنیتی و اوباش سرکوب می‌کند و با زندانی کردن و شکنجه سعی در خفه کردن صدای معترضین دارد. چرا این هزینه کردن سرمایه های مردم به پای بمب اتمی در کشورهای دیگر جایز نیست اما برای احمدی نژاد و رژیمش از شیر مادر حلال تر محسوب می‌شود؟

موارد بسیاری در سخنان جرج بوش و احمدی نژاد وجود دارد که می‌شود با تطبیق آنها با یکدیگر نقاط اشتراک و افتراق شان را به رخ کشید. به عنوان مثال در حالی که جرج بوش به مردم عراق و افغانستان برای رسیدن به دموکراسی پیام می‌دهد و می‌گوید: "تحولاتی هم در خاورمیانه بر اساس پیش فرضهای اشتباه صورت گرفته. خاورمیانه اینک دچار بی ثباتی شده و قبلا ثبات داشت. ثباتی که ما قبلا در خاورمیانه می‌دیدیم، تنها یک سراب بود."

حال این اشتباه کجاست و به این سراب ربطی دارد یا نه، کاری نداریم. اما او در حالی که با دست پس می‌زند با پا پیش می‌کشد. بوش خود اقدام به بی ثباتی خاورمیانه کرده است و در این میان آن که بیشترین سود را برده، تند روهای اسلامی هستند که بر رگ و پی جامعه مسلط شده اند. همزمان احمدی نژاد نیز می‌گوید: "اشغال کشورها منجمله عراق اتفاق افتاده است و سه سال است که ادامه دارد. روزی نیست که صدها نفر به خاک و خون نیافتند. اشغالگران از برقراری امنیت در عراق ناتوان هستند."

او اشاره ای به همکاری رژیمش با آمریکا در ماجرای حمله به عراق و افغانستان نمی‌کند. او نمی‌گوید که در عراق کسانی به روی کار آمده اند که وابسته به رژیم او هستند و با پذیرفتن انوریته آمریکا در عمل به بخشی از نیروهای اشغالگر تبدیل شده اند. احمدی نژاد نمی‌گوید که بعضی از نیروهایی که جوخه های مرگ را سازمان می‌دهند، از طرف رژیم او حمایت مالی و تسلیحاتی می‌شوند. اما او می‌تواند همه ماجرا را به گردن دیگران بیندازد و آنها را متهم به اشغالگری کند، در حالیکه رژیم اش به عنوان بخشی از اشغالگر غیر رسمی باید نکوهش گردد و وادار شود که دست از سر مردم عراق بردارد.

به هر حال کشاکش رژیم جمهوری اسلامی و دولت آمریکا در نشست سالانه سازمان ملل بخشی از درگیریهایی است که در طول سال جریان داشته است. این که آنها همدیگر را چگونه و چطور متهم می‌کنند از هیچ ارزشی برخوردار نیست. اما این که آنها چقدر می‌توانند در مواقع ضروری همگرا باشند برای مردم از همه مهمتر است. زیرا این دو ثابت کرده اند که در این گونه مواقع شعارهای دهن پرکن و پرطمطراق شان چندان پایه محکمی ندارد و دست در دست هم علیه منافع عالی مردم منطقه همکاری و اقدام می‌کنند.

۳۰ شهریور

نبرد خلق

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
سردبیر: زینت میرهاشمی
تحریریه: لیلا جدیدی
منصور امان
جعفر پویه
چاپ: انجمن فرهنگی نبرد

نبرد خلق ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و بیان کننده نظرات این سازمان است. اما بدیهی است که از چاپ مقالات و مطالب فعالین سازمان و جنبش مقاومت و صاحب نظران و نیز ترجمه مطالبی که حجم نشریه اجازه می‌دهد و اطلاع از آن مفید است، خودداری نمی‌کند. مطالبی که با امضای افراد در نبرد خلق چاپ می‌شود، بیان کننده نظرات خود آنان است که ممکن است با نظرات سازمان منطبق، همسو یا اختلاف داشته باشد. سرمقاله نبرد خلق (با نام و یا بدون نام) بیان کننده نظر سازمان است.

برای اشتراک نبرد خلق با آدرسهای نبرد خلق تماس بگیرد

بهای اشتراک سالانه

فرانسه	۲۰ یورو
اروپا معادل	۲۴ یورو
آمریکا و کانادا	۳۶ یورو
استرالیا	۴۰ یورو
تک شماره	۱ یورو

اخبار و گزارشهای جنبش کارگران، مزدبگیران و کارکنان ایران، اخبار تحولات ایران، عراق و مسائل بین المللی مربوط به آن، اخبار و دیدگاههای جنبش زنان را هر روز در سایت ایران نبرد بخوانید.

آدرس نبرد در شبکه جهانی اینترنت

www.iran-nabard.com
E:mail:nabard@iran-nabard.com

جنگ خبر

اخبار روزانه را در جنگ بخوانید
www.jonge-khabar.com

منصور امان
شیخ نصرالله، رهبر گروه حزب الله لبنان از تحریک اسرائیل به جنگ ابراز پشتیبانی کرده است. وی در یک مصاحبه با تلویزیون لبنانی "اخبار"، همزمان عذر تقصیر خواست که "اگر می‌دانستیم ربودن دو سرباز اسرائیلی چنین عواقبی دارد، به آن دست نمی‌زدیم." شیخ نادم در حالی از پیامدهای اقدام خود فاصله می‌گیرد که تا کنون همصدا با پدروخوانندگان ملا و مکلاش در ایران و سوریه، آن را یک "پیروزی" می‌خواند و پا به پای آنها، بر ویرانه های لبنان چکمه و نعلین شادی می‌کوفت.

ژست متنبه شده ای که سر کرده حزب الله در تلویزیون به نمایش گذاشت، واکنشی تاتارال در برابر فشار روز افزون مردم و محافل سیاسی لبنان است که نسبت به بازیکه قرار گرفتن منافع کشور خود توسط گروه دست نشانده مزبور به اعتراض برخاسته اند. ابتکار شیخ نصرالله همچنین بیانگر آن است که حتی بذل و بخشش دلارهای اهدایی جمهوری اسلامی بین خسارت دیدگان جنگ، نتوانسته است چهره تخریب گر و آتش افروز حزب الله را آرایش کند و تخفیف برآشفتگی آنها از قربانی شدن در راه نقشه ها و اغراض پُشتیبانان خارجی این گروه را بخرد.

همچون "مولای" خود خمینی که پس از ۸ سال جنگ افروزی و پیاله زدن به جام مرگ و ویرانی، با گرفتن ژست قربانی و بلوف "خوردن جام زهر" از زیر بار مسوولیت فاجعه ای که بر کشور و مردم نازل کرده بود، فرار کرد، سر کرده حزب الله نیز قصد دارد ارزان و کم هزینه، از مسوولیت و سهم خود در زمینه سازی برای کشتار مردم لبنان و پرتاب ساختاری آن به چند دهه عقب تر، شانه خالی کند. نقش بُزدلانه ای که شیخ حسن نصرالله در تلویزیون "اخبار" بازی کرد، همان رُلی است که پدروخواننده های او در جمهوری اسلامی با نگاه به ماجراجویی اتمی خود، بی گمان از هم اکنون در حال تمرین آن هستند. مُشکل سناریوی بازماندگان خمینی آن است که مردم ایران حاضر نیستند یک بار دیگر در آن به عنوان قربانی ظاهر شوند.

۷ شهریور

NABARD - E - KHALGH

No : 255 23.Septembre. 2006 / Price: \$ 1 - 1 euros

Organ of the Organization of Iranian People's Fedayee Guerrillas

Executive Editor: Zinat Mirhashemi

Fax: Italia / 39 - 085 802 53 56

NABARD / B.P. 20 / 91350 Grigny / Cedex / FRANCE

NABARD / Post fach 102001 / 50460 Koln / GERMANY

NABARD / P.O Box , 1361 / Paramus.NJ / 07653 U.S.A

NABARD / Casella Postale 307 / 65100 Pescara / ITALIA

www.iran-nabard.com

E.Mail: nabard@iran-nabard.com

Published by : NABARD CULTURAL ASSOCIATION

جلادان پیشبند چرمین به شهادی فدایی کمر بسته اند مهرماه

رفقای فدایی:

چنگیز قبادی - محمدعی
سالمی - سید نوزادی -
حسن حامدی مقدم -
غلامرضا صفری - حسین
علی زاده - رحمت شریفی
حسن جلالی نائینی -
لقمان مدائن - جهانشاه
سمعی اصفهانی -
محمدرضا فرشاد - ژیللا
سیاب - پروین فاطمی -
اسماعیل بیدشهری - زهرا
بیدشهری - مصطفی
رسولی - مهرنوش
ابراهیمی - منوچهر
بهایی پور - سید احمد
لاری - کرامت قبادی -
زاهد سجادی - سیامک
اسدیان (اسکندر) - مسعود
بریری - علیرضا صفری -
فریبا شفیعی - ابراهیم
شریفی - علی حسن پور -
محمد کس نژادی -
غلامحسین ونداندژاد -
پرویز عدلیبیان - مهدی
خانزاده - خیرالله حسن وند
- عبدالله بزادنی - علی
محمدنژاد - مریم توسلی
- فاطمه روغن چی -
عزت الله معلم - سید ربیع
حسینی - رمضان قربانی -
شهسوار شفیعی - جعفر
دلیر - بهرام بلوکی -
روح الله الماسی -
غلامحسین مجیدی -
احمد سلیمانی - عباس
گودرزی - حسن سبعت -
حسن جان لنگرودی -
کامران علوی - فرشید
فرجاد - احمد کیانی، از
سال ۱۳۵۰ تاکنون در
پیکار علیه امپریالیسم و
ارتجاع و برای دموکراسی،
رهایی و سوسیالیسم توسط
مزدوران رژیمهای شاه و
خمینی به شهادت رسیدند.

منصور امان
داس مرگ رژیم جمهوری اسلامی همچنان گرد
سر زندانیان سیاسی می چرخد و طعمه می
جوید. آنگونه که از اخبار منتشر شده توسط منابع
گوناگون بر می آید، ولی الله فیض مهدوی
جدیدترین قربانی تبهکاری سازمان یافته ای
گردیده که پیش از همه، زندانیان بی دفاع را در
ردیف نخست اهداف خود نشان کرده است.
زندانی مجاهد فیض مهدوی، دومین اسیر نام
آشنایی است که طی ۳۵ روز گذشته پس از چند
روز اعتصاب غذا در اعتراض به فشارهای قضایی
و امنیتی علیه خود، بنا به ادعای مسوولان زندان
"دچار" ایست قلبی" (اکبر محمدی) می شود یا
"خودکشی" (فیض مهدوی) می کند.
توجهات کلیشه ای سرزندانان استان تهران،
آقای سلیمانی پیرامون وضعیت فیض مهدوی
که با طرح ادعای خودکشی و تکذیب اعتصاب
غذای وی همراه بود، تنها از این جهت ارزش
پرداختن دارد که با همان مضمون و استدلالهایی
ایراد شده است که مسوولان حکومت برای
"طبیعی" وانمود کردن قتل اکبر محمدی بدان
متوسل شده اند.
فیض مهدوی نیز همچون اکبر محمدی، پس از
آن مشمول "مهرورزی" دژخیمان جمهوری
اسلامی گردید که حکم رسمی مرگ وی به
ظاهر لغو شده بود.

دست خون آلوده رژیم ولایت فقیه در پس
فشارها، اعتراف گیریهها و "سوانح" عادی و غیر
مترقبه ای که طی یک سال اخیر علیه زندانیان
و بازداشت شدگان سیاسی جریان داشته است،
به تمامی پیداست. اعدام اسماعیل محمدی و
خجعت زمانی، قتل بُردلانه اکبر محمدی و تلاش
برای سر به نیست کردن فیض مهدوی، بخشی
از یک جنایت سازمان داده شده و هماهنگ
است.
طراحان و مجریان این جنایتها پیشبند چرمین
قصابان را آشکارا به کمر بسته اند. ضرورت دفاع
مستمر از حقوق زندانیان سیاسی، اهمیت مبارزه
بی وقفه برای آزادی آنها، یک برآمد مستقیم از
این واقعیت است.
۱۴ شهریور

او دست به اعتراض می زند و همزمان او
سکته مغزی نیز می کند. در این حالت او
به مکان نامعلومی منتقل می شود. پس از
چند روز سلیمانی، سرزندانان رژیم در
یک مصاحبه اعلام می کند که فیض
مهدوی در حمام زندان اقدام به

خودکشی کرده است که مأموران مانع این
کار شده اند. او اعتصاب غذای فیض را
انکار کرده و از آن ابراز بی اطلاعی می
کند. تا این که روز چهارشنبه خبر در
گذشت فیض از طرف جلادان زندانی
کش اعلام می شود.

در سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در
سال ۶۷ فیض مهدوی به خیل شهادی
مردم می پیوندد و روسیاهی را برای
دژخیمانی که سعی در به زانو درآوردن او
داشتند، باقی می گذارد. فیض مهدوی
همچون همزمش حجت زمانی تا آخرین
لحظه استوار ایستاد و ثابت کرد که هنوز
بسیارانی هستند که در برابر ظالمان
سرخم نمی کنند و نخواهند کرد و مرگ
شرافتمندانه را به ننگ زندگی آلوده به
تباهی ضدانسانهای حاکم بر وطن ترجیح
می دهند. مشابهت زیادی بین شیوه مرگ
فیض و اکبر محمدی وجود دارد. هر چند
جلادان رژیم سعی می کنند ابداع این
شیوه را برای حذف مبارزان و جان به
کفان مردم ایران به خود نسبت دهند اما
جلادان می دانند که در مقابل استواری
آنها که تا آخرین لحظه مقاومت می کنند
و از جان خود می گذرند و زهر تلخ
شکست را به حلقوم دژخیمان می ریزند،
غیر از این که در مقابل آنها اظهار عجز
کنند، کار دیگری نمی توانند بکنند.
شهادت ولی الله فیض مهدوی را به اعضا
و فعالان سازمان مجاهدین خلق، خانواده
فیض و همه فعالان سیاسی و اجتماعی و
مردم ایران تسلیت می گوئیم و اعلام می
کنیم که جلادان رژیم ولایت فقیه هرگز
نخواهند توانست از پس دادن تاوان این
خونها بگریزند.

باشد که در فردای آزادی میهن، در ترنم
ساز و سرود همبای مردمی آزاد،
بزرگداشتی شایسته از همه مبارزان به
عمل آوریم.
۱۶ شهریور



فیض مهدوی نیز ستاره شد

جعفر پویه

خبر امروز کوتاه است، ولی الله فیض
مهدوی زندانی سیاسی هوادار سازمان
مجاهدین خلق در گذشت؟!
فیض مهدوی که در ماههای گذشته در
آستانه اعدام قرار داشت، با تلاش سازمان
متبوع او و فعالان سیاسی و حقوق بشری،
رژیم وادار به عقب نشینی شد و حکم
اعدام فیض به زندان ابد تقلیل یافت. اما
مقامات رژیم که تحت فشارهای بین
المللی به این امر تن داده بودند، حاضر به
اعلام لغو حکم اعدام به فیض نبودند و بنا
به گفته آقای محمد شریف، وکیل او
مقامات قضایی به وی گفته اند که حکم
اعدام فیض لغو نشده است. در اعتراض به
این دوگانگی و سالها بالاتکلیفی، فیض
مهدوی دست به اعتصاب غذا می زند. او
قبل از اعتصاب غذا خواسته های خود را
این گونه اعلام می کند: ۱- حکم جدید
از سوی دادگاه به او ابلاغ شود ۲- به
زندان اوین منتقل شود ۳- با وکلای خود
دیدار داشته باشد.
تمام خواسته های بالا که توسط فیض
اعلام شده است از ابتدایی ترین و بدیهی
ترین حقوق یک زندانی است. اما مقامات
زندان و رژیم نه تنها به خواسته های او
توجهی نکردند بلکه، در نهمین روز
اعتصاب غذا وقتی که حال عمومی فیض
وخیم می شود، از در اختیار گذاشتن کمک
پزشکی به او خودداری می کنند تا جایی
که تحت فشار و شرایط پیش آمده، فیض
مهدوی سکته قلبی می کند. در اعتراض
به این وضعیت، زندانیان سیاسی هم بند

نابود باد امپریالیسم و ارتجاع جهانی - زنده باد استقلال، دموکراسی، صلح و سوسیالیسم